



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

حوادث فاطمیه

مغرب علیا

سیر حوادث شهادت فاطمه

بعد از وفات پیامبر تا شهادت
فاطمه (علیها السلام) در شهر مدینه چه
حوادثی روی داد.

تولید تاریخی این حوادث
چگونه بوده است؟

دکتر مهدی خدائیان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حوادث فاطميه : سير حوادث شهادت فاطمه سلام الله عليها

نويسنده:

مهدي خداميان آراني

ناشر چاپي:

اعتقاد ما

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حوادث فاطمیه : سیر حوادث شهادت فاطمه سلام الله علیها
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	فهرست
۱۴	هفته اشک و فتنه
۲۶	روز دوشنبه
۳۶	هفته غضب خلافت
۵۱	روز هجوم اصلی
۶۴	روزهای روشن گری
۷۸	روزهای اندوه
۸۹	شب آخر
۹۳	روز آخر
۱۰۱	شب وداع
۱۰۹	روز تنهایی
۱۱۵	پی نوشت ها
۱۳۱	منابع
۱۳۶	درباره مرکز

حوادث فاطمیه : سیر حوادث شهادت فاطمه سلام الله علیها

مشخصات کتاب

حوادث فاطمیه

سرشناسه: خدامیان آرانی، مهدی، 1353 -

عنوان و نام پدیدآور: حوادث فاطمیه [کتاب]: سیر حوادث شهادت فاطمه سلام الله علیها/ مهدی خدامیان.

مشخصات نشر: مشهد: اعتقاد ما، [1394].

مشخصات ظاهری: 128 ص.؛ 21×14/5 س م.

فروست: آثار دکتر مهدی خدامیان؛ 4.

شابک: 50000 ریال: 3-57-7712-600-978

یادداشت: کتابنامه: ص. [119] - 128؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر: سیر حوادث شهادت فاطمه علیها السلام.

موضوع: فاطمه زهرا (س)، 8؟ قبل از هجرت - 11 ق. -- سرگذشتنامه

موضوع: Fatimah Zahra, The Saint -- Biography

موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه

موضوع: Fourteen Innocents of Shiite -- Biography*

رده بندی کنگره: BP27/2

رده بندی دیویی: 297/973

شماره کتابشناسی ملی: 5860069

ص: 1

اشاره

حوادث فاطميه : سير حوادث شهادت فاطمه...

مهدى خداميان

ص: 3

هفته اشک و فتنه *** 9

روز دوشنبه *** 17

هفته غصب خلافت *** 25

روز هجوم اصلی *** 35

روزهای روشن گری *** 45

روزهای اندوه *** 57

شب آخر *** 65

روز آخر *** 69

شب وداع *** 75

روز تنهایی *** 81

ص: 5

خدا به من توفیق بزرگی عنایت کرد، او چنین خواست که این بنده کوچک او برای کسی که گل سرسبد هستی است، قلم بزند و از حضرت فاطمه علیهاالسلامو مظلومیّت او بنویسد.

مدّت ها در متون تاریخی به دنبال حقیقت بودم و سرانجام کتاب «فریاد مهتاب» را نوشتم، آن کتاب، روایت گر حوادثی شد که بر مادر مظلوم مدینه گذشته است.

وقتی دوستان خوبم آن کتاب را خواندند، از من خواستند تا محتوای آن را به صورتی بنویسم که سیر تاریخی حوادث را به روشنی نشان بدهد، این گونه بود که این کتاب نوشته شد و «حوادث فاطمیّه» نام گرفت.

من در اینجا خلاصه و کوتاه سخن گفتم، در پیوست های عربی، مستندات سخن خویش را آورده ام، اگر کسی خواهان شرح بیشتر حوادث باشد، مناسب است به دو کتاب مهاجر بهشت و کتاب فریاد مهتاب مراجعه کند، در این دو کتاب، شرح بیشتری برای این حوادث نوشته ام.

اکنون منتظر نظرات شما هستم، بر این باورم که نظرات شما باعث کمال بیشتر این کتاب می شود.

مهدی خُدامیان آرانی

قم، اسفند 1392

ص: 7

هفته اشک و فتنه

22 صفر تا 28 صفر

سال 11 هجری قمری

ص: 9

1 شدت یافتن بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله: روز 22 ماه صفر، سه شنبه

صدای اذان مغرب به گوش می رسد و مردم در مسجد منتظر آمدن پیامبر هستند تا نماز را با آن حضرت بخوانند .

اما هر چه صبر می کنند از پیامبر خبری نمی شود ، گویا حال پیامبر بدتر شده است .

علی علیه السلام به مسجد می آید و در محراب می ایستد و مردم پشت سر او نماز می خوانند .(1)

2 نقشه و نقش عایشه: روز 22 ماه صفر، سه شنبه

ابوبکر و عُمَر در اردوگاه اُسامه هستند ، وقتی که ابوبکر می خواست از مدینه برود نزد دختر خود ، عایشه رفت و به او گفت : «من به دستور پیامبر به جهاد می روم ، اگر یک وقت دیدی که بیماری پیامبر بدتر از این شد به من خبر بده تا من بیایم و یک بار دیگر پیامبر را ببینم» .

اکنون ، عایشه پیکی را به سوی اردوگاه اُسامه می فرستد تا به پدرش خبر دهد که هر چه زودتر به مدینه بازگردد چرا که بیماری پیامبر سخت شده است .

هوا تاریک است و اسب سواری از مدینه به سوی اردوگاه اُسامه به پیش می رود .

ص: 11

1- . وإن هو لم يقدر على الخروج أمر علي بن أبي طالب عليه السلام فصلی بالناس... : بحار الأنوار ج 28 ص 109.

وقتی او به اردوگاه می‌رسد سراغ خیمه ابوبکر را می‌گیرد. (عمر هم کنار ابوبکر است)، او به ابوبکر می‌گوید: «من از مدینه می‌آیم، عایشه مرا فرستاده تا به تو هم خبر دهم که دیگر امیدی به شفای پیامبر نیست و او برای نماز مغرب به مسجد نیامده است، هر چه زودتر خود را به مدینه برسان!».

عمر تا این سخن را می‌شنود از جا برخاسته و رو به ابوبکر می‌کند و می‌گوید: «برخیز، ما باید هر چه سریعتر خود را به مدینه برسانیم».

عمر و ابوبکر در این نیمه شب به سوی مدینه حرکت می‌کنند. (1)

3 دیدار از قبرستان بقیع: روز 22 ماه صفر، سه شنبه

پیامبر از خواب بیدار می‌شوند، او دستور می‌دهد تا چند نفر از یارانش نزد او بیایند، علی علیه السلام و چند نفر دیگر حاضر می‌شوند،

پیامبر به آنان می‌گوید: «خدا از من خواسته است که به دیدار اهل بقیع بروم». (2)

پیامبر دست در دست علی علیه السلام گذاشته و آرام آرام به سوی بقیع می‌رود، وقتی او به بقیع می‌رسد چنین می‌گوید: «آگاه باشید

فتنه‌ها همچون شب‌های تاریک به سوی شما می‌آیند». (3)

4 تخلف از لشکر اسامه: روز 23 ماه صفر، چهارشنبه

این صدای اذان بلال است که در شهر مدینه طنین انداخته است، مردم، کم‌کم به سوی مسجد می‌شتابند تا نماز صبح را پشت سر پیامبر

بخوانند. آمدن پیامبر به طول می‌کشد، به راستی آیا پیامبر برای خواندن نماز خواهد آمد؟

اما گویا تب پیامبر بسیار شدید شده است، او نمی‌تواند به مسجد بیاید. (4)

ناگهان ابوبکر وارد مسجد می‌شود، او می‌خواهد به سوی محراب برود و امام

ص: 12

1- فرجع القوم إلى المعسكر الأول وأقاموا بها، وبعثوا رسولا يتعرف لهم أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فأتى الرسول إلى عائشة فسألها عن ذلك سرا، فقالت: امض إلى أبي وعمر ومن معهما... اعلمه أن محمداً في حال لا يُرجى، فهلّم إلينا...: بحار الأنوار ج 28 ص 109.

2- فوثب من مضجعه في جوف الليل، فقالت عائشة: أين بآبي وأمي أي رسول الله؟ قال: أمرت أن استغفر لأهل البقيع، فخرج... حتى جاء البقيع، فاستغفر لهم طويلاً...: إمتاع الأسماع ج 2 ص 128.

3- أقبلت الفتن كقطع الليل المظلم يتبع بعضها بعضاً، يتبع آخرها أولها، الآخرة شر من الأولى!...: مسند أحمد ج 3 ص 488، وفيه «يركب بعضها بعضاً» بدل «يتبع آخرها أولها»، سنن الدارمي ج 1 ص 36، المستدرک ج 3 ص 56، المعجم الكبير ج 22 ص 347، تاريخ بغداد ج 8 ص 218، وراجع: الإرشاد ج 1 ص 181، مناقب آل أبي طالب ج 1 ص 201، بحار الأنوار ج 21 ص 409 و ج 22 ص 466 و 472.

4- فلما كان يوم الأربعاء، بدأ برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، فحتم وصدع...: الطبقات الكبرى ج 2 ص 189، تاريخ الإسلام

جماعت بشود، همه تعجب می کنند که او در اینجا چه می کند؟

خبر به گوش پیامبر می رسد، او می گوید: «مرا بلند کنید و به مسجد ببرید».

پیامبر دستمالی را بر سر خود می بندد و با کمک علی علیه السلام و فضل بن عباس به سوی مسجد می رود.

پیامبر تصمیم می گیرد تا مردم، نماز صبح را دوباره بخوانند، نماز را از ابتدا می خواند و به آن مقدار نمازی که ابوبکر خوانده است، اعتنایی نمی کند. (1)

بعد از نماز، پیامبر رو به ابوبکر می کند و می فرماید: «مگر من به شما نگفته بودم که به سپاه اُسامه بپیوندید؟ چرا از دستور من سرپیچی کردید و به مدینه بازگشتید؟».

ابوبکر در جواب می گوید: «من به اردوگاه اُسامه رفته بودم اما چون شنیدم حال شما بدتر شده است با خود گفتم بیایم و یک بار دیگر شما را ببینم».

پیامبر رو به آنها می کند و می فرماید: «هر چه سریعتر به سپاه اُسامه ملحق شوید و به سوی روم حرکت کنید، بار خدایا! هر کس که از سپاه اُسامه تخلف کند، لعنت کن». (2)

5 ماجرای قلم و دوات: روز 24 ماه صفر، پنج شنبه

حدود سی نفر از مسلمانان در خانه پیامبر جمع شده اند. (3)

آنها برای عیادت پیامبر آمده اند، خیلی از آنها اشک حسرت می ریزند و از این که قدر این پیامبر مهربانی ها را ندانستند، غصه می خورند

پیامبر رو به یاران خود می کند و می فرماید: «برای من قلم و دوات بیاورید تا برای شما مطلبی بنویسم که هرگز گمراه نشوید».

یک نفر بلند می شود تا قلم و کاغذی بیاورد که ناگهان صدایی همه را حیران

ص: 13

1- . فقام صلى الله عليه وآله وسلم ، وإِنَّه لا يستقلُّ على الأرض من الضعف ، فأخذ بيد علي بن أبي طالب والفضل بن العباس ، فاعتمد عليهما ورجلاه يخطنان الأرض من الضعف ، فلما خرج إلى المسجد ، وجد أبا بكر قد سبق إلى المحراب ، فأوما إليه بيده أن تأخر عنه ، فتأخر أبو بكر ، وقام رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مقامه فكبر ، وابتدأ الصلاة التي كان ابتدأها أبو بكر ، ولم بين علي ما مضى من فعاله... : بحار الأنوار ج 22 ص 467.

2- . ثم قال صلى الله عليه وآله وسلم : ألم أمر أن تنفذوا جيش أسامه ؟ فقالوا : بلى يا رسول الله ، قال : فلم تأخرتم عن أمري ؟ قال أبو بكر : إني كنت قد خرجت ثم رجعت لأجدد بك عهداً ، وقال عمر : يا رسول الله ، إني لم أخرج لأتني لم أحب أن أسأل عنك الركب ! فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : نفذوا جيش أسامه ، نفذوا جيش أسامه... : بحار الأنوار ج 22 ص 468.

3- . قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... وحوله أهل بيته وثلاثون رجلاً من أصحابه : «ائيتوني بكتفٍ ؛ أكتب لكم كتاباً لا تضلّوا بعدى ولا تختلفوا بعدى...» : كتاب سليم بن قيس ص 324 ، بحار الأنوار ج 22 ص 498 ؛ إنّه سمع ابن عباس يقول : يوم الخميس وما يوم الخميس ، ثمّ بكى حتّى بلّ دمعهُ الحصى فقال : اشتدّ برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وجعه يوم الخميس ، فقال : ائتوني بدواهِ وكتفٍ أكتب لكم كتاباً لن تضلّوا بعده أبداً... : مسند أحمد ج 1 ص 222 ، صحيح البخارى ج 4 ص 65 ، صحيح مسلم ج 5 ص 75.

می کند: «بنشین! این مرد هذیان می گوید، قرآن ما را بس است».

سخن او ادامه پیدا می کند: «بیماری بر این مرد غلبه کرده است، مگر شما قرآن ندارید؟ دیگر برای چه می خواهید پیامبر برایتان چیزی بنویسد؟» (1).

او عَمَر است که چنین سخن می گوید. (2).

6 تاکید به ولایت: روز 25 ماه صفر، جمعه

بیماری پیامبر سخت شده است، تب او بسیار شدیدتر شده است، سمّ در بدن او اثر نموده و رنگ او زرد شده است. اما او دلش می خواهد تا آخرین سخنان خود را با مردم داشته باشد. او از اطرافیان خود می خواهد تا هفت سطل آب از چاه بکشند. او دستور می دهد تا این آب ها را بر بدن او بریزند تا شاید از شدت تب کم شود. (3).

پیامبر بالای منبر می رود و چنین می گوید: «من به زودی به دیدار خدای خویش خواهم رفت... من دو چیز گرانها را برای شما به یادگار می گذارم. قرآن و خاندان خود را در نزد شما به یادگار می گذارم... مبادا بعد از من از دین خدا برگردید و به هوا و هوس خود عمل کنید، علی، برادر من، وارث من و جانشین من است. (4).

7 نشانه های امامت: روز 27 ماه صفر، یکشنبه

بنی هاشم به دیدار پیامبر آمده اند، پیامبر گاه بی هوش می شود و گاه به هوش می آید. (5).

پیامبر چشم خود را باز می کند، به عباس، عموی خود می گوید: «عمو جان، آیا حاضر هستی تا وصیّت های مرا انجام دهی و قرض های مرا ادا کنی؟».

ص: 14

1- . فقال له عمر: ارجع؛ فإنه يهجر، فرجع...: الإرشاد ج 1 ص 183، بحار الأنوار ج 22 ص 468؛ قال عمر: إن الرجل ليهجر: كشف الغمّة ج 2 ص 47، كشف اليقين ص 472؛ فقال عمر: لاتأتوه بشيء؛ فإنه قد غلب عليه الوجد وعندكم القرآن...: الأمالى للمفيد ص 36؛ فقال: اتتوني بدواؤ وكتف أكتب لكم كتاباً لن تضلّوا بعده أبداً، فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبيّ تنازع، فقالوا: ما شأنه هجر: مسند أحمد ج 1 ص 222، وراجع: صحيح البخارى ج 4 ص 65، صحيح مسلم ج 5 ص 75، عمده القارى ج 15 ص 90، مسند الحميدى ص 242، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 54، إمتاع الأسماع ج 14 ص 448، سبل الهدى والرشاد ج 12 ص 247.

2- . فقال عمر: إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد غلب عليه الوجد، وعندنا القرآن، حسبنا كتاب الله: مسند أحمد ج 1 ص 336، صحيح البخارى ج 7 ص 9، صحيح مسلم ج 5 ص 75، صحيح ابن حبان ج 14 ص 561، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 55.

3- . قال: أهريقوا على من سبع قريب لم تحلل أوكيتهنّ، لعلّى أعهد إلى الناس... ثم خرج صلى الله عليه وسلم إلى الناس، فصلّى بهم وخطبهم...: صحيح البخارى ج 5 ص 140، وج 7 ص 18، عمده القارى ج 5 ص 187، الثقات ج 2 ص 131.

4- . فجلس على المنبر، ثم قال: يا أيها الناس، إني تارك فيكم الثقلين، وسكت، فقام رجل فقال: يا رسول الله، ما هذان الثقلان؟ فغضب حتى احمرّ وجهه ثم سكن، وقال: ما ذكرتهما إلا وأنا أريد أن أخبركم بهما... ألا وهو القرآن والثقل الأصغر أهل بيتي...: الأمالى

للمفيد ص 135 ، وكان ممّا ذكر في خطبته أن قال : يا معشر المهاجرين والأنصار ومن حضرني في يومي هذا وفي ساعتى هذه من الجنّ والإانس ، فليبلغ شاهدكم الغائب... وخلفت فيكم العَلَمَ الأَكْبَرِ عَلمَ الدين ونور الهدى ، وصيّي عليّ بن أبيطالب ، ألا هو جبل الله ، فاعتصموا به جميعاً ولا تفرّقوا عنه... : بحار الأنوار ج 22 ص 486 ، غايه المرام ج 3 ص 35.

5- . لَمّا ثقل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في مرضه الذي قُبض فيه ، كان رأسه في حجرى ، والبيت مملوّ من أصحابه من المهاجرين والأنصار ، والعبّاس بين يديه يذبّ عنه بطرف ردائه ، فجعل رسول الله يُغمى عليه ساعه ويفيق ساعه... : بحار الأنوار ج 22 ص 500 ح 47 ، الأمالى للطوسى ص 600 ح 1 .

عبّاس نگاهی به پیامبر می کند و می گوید: «من چگونه خواهم توانست از عهده این کار مهم برآیم؟» .

پیامبر بار دیگر سخن خود را تکرار می کند و عبّاس همان جواب را می دهد. (1)

اکنون ، پیامبر رو به علی علیه السلام می کند و می فرماید : «ای علی ، آیا حاضر هستی تا به وصیّت های من عمل کنی و قرض های مرا پرداخت کنی» .

علی علیه السلام جواب می دهد : «بله ، پدر و مادرم فدای شما باد ، من حاضر هستم تا به وصیّت های شما عمل کنم» .

پیامبر از روی خوشحالی با صدای بلند می گوید : «ای علی ، تو در دنیا و آخرت برادر من هستی ، به راستی که تو جانشین و وصی من می باشی» .

اکنون پیامبر بلال را می طلبد و به او چنین می گوید : «ای بلال ، برو و شمشیر ذوالفقار ، زره ، عمامه و پرچم مرا بیاور. (2)

بلال از اتاق بیرون می رود و بعد از لحظاتی ... پیامبر رو به علی علیه السلام می کند و می گوید : «ای علی ، این وسایل را از بلال تحویل بگیر و به خانه خود ببر» .

8 عهدنامه ای آسمانی: روز 27 ماه صفر، یکشنبه

جبرئیل نازل می شود ، او به پیامبر چنین می گوید: «ای محمّد! دستور بده تا همه از اتاق خارج شوند و فقط علی علیه السلام بماند» .

پیامبر از همه می خواهد تا اتاق را ترک کنند . جبرئیل رو به پیامبر می کند و می گوید : «ای محمّد! خدایت سلام می رساند و می گوید : این عهد نامه باید به دست وصی و جانشین تو برسد» . (3)

پیامبر رو به علی علیه السلام می کند و می گوید :

ای علی ، آیا از این عهد نامه که خدا برایت فرستاده آگاه شدی ؟ آیا به من قول

ص: 15

1- . فقال : يا عبّاس ، يا عمّ النبی ، اقبل وصیّتی فی أهلی و فی أزواجی ، واقض دینی ، وانجز عداتی ، وأبری ذمّتی ، فقال العبّاس : یا نبیّ الله ، أنا شیخ ذو عیال کثیر ، غیر ذی مال ممدود ، وأنت أجود من السحاب الهاطل ، والریح المرسله ، فلو صرفت ذلک عنّی إلی من هو أطوق له منّی... : الأمالی للطوسی ص 600 ، بحار الأنوار ج 22 ص 500 ، غایه المرام ج 6 ص 158 .

2- . یا بلال ، علیّ بالمغفر والدرع والرایه ، وسیفی ذی الفقار ، وعمامتی السحاب... : الکافی ج 1 ص 226 ، علل الشرائع ج 1 ص 167 ، بحار الأنوار ج 22 ص 456 .

3- . قبضه وصیّه وضمانه علی ما فیها ، علی ما ضمن یوشع بن نون لموسی بن عمران علیهما السلام ، وعلی ما ضمن وأدی وصی عیسی بن مریم ، وعلی ما ضمن الأوصیاء قبلهم علی أنّ محمّداً أفضل النبیّین... : بحار الأنوار ج 22 ص 482 .

می دهی که به آن عمل کنی .

آری ، پدر و مادرم به فدای شما باد ، من قول می دهم به آن عمل کنم و خداوند هم مرا یاری خواهد نمود .

علی جان! در این عهدنامه آمده است که تو باید دوستان خدا را دوست بداری و با دشمنان خدا دشمن باشی ، تو باید بر سختی ها و بلاها صبر کنی ، علی جان! بعد از من ، مردم جمع می شوند حقّ تو را غصب می کنند و به ناموس تویی حرمتی می کنند ، تو باید در مقابل همه اینها صبر کنی !

چشم ای رسول خدا ، من در مقابل همه این سختی ها و بلاها صبر می کنم .

سپس علی علیه السلام به سجده می رود و در سجده با خدای خویش سخن می گوید : «من قبول کردم و به آن راضی هستم» . (1)

9 پدر به فدای دختر: شب 28 ماه صفر، شب دوشنبه

حضرت فاطمه علیها السلام همراه با حسن و حسین علیهما السلام وارد می شوند ، تا نگاه فاطمه علیها السلام به پدر می افتد و او را در آن حالت می بیند اشکش جاری می شود . پیامبر فاطمه علیها السلام را نزد خود می خواند و او را در آغوش می گیرد و پیشانی او را می بوسد و به او می گوید : «پدرت به فدایت باد» .

فاطمه علیها السلام طاقت نمی آورد

و صدای گریه اش بلند می شود .

پیامبر او را در آغوش می گیرد و می گوید : «به خدا قسم ! خدا انتقام تو را از نامردان خواهد گرفت ، دخترم ! بدان که خدا به غضب تو ، غضبناک خواهد شد ، وای بر کسانی که در حقّ تو ستم روا دارند» . (2)

ص: 16

1- . لکن حین نزل برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم الأمر ، نزلت الوصیه من عند الله کتاباً مسجلاً ، نزل به جبرئیل مع أمناء الله تبارک وتعالی من الملائکه ، فقال جبرئیل : یا محمد ، مر یاخراج من عندک إلاّ وصیّک ليقبضها منّا ، وتشهدنا بدفعک إیّاها إلیه ضامنّاً لها ، یعنی علیّاً علیه السلام . فأمر النبی صلی الله علیه و آله وسلم یاخراج من کان فی البیت ما خلا علیّاً وفاطمه فیما بین الستر والباب ، فقال جبرئیل علیه السلام : یا محمد ، ربک یقرئک السلام ویقول : هذا کتاب ما کنت عهدت إلیک ، وشرطت علیک... فدفعه إلیه وأمره بدفعه إلی امیر المؤمنین علیه السلام ، فقال له : اقرأه ، فقرأه حرفاً حرفاً ، فقال : یا علیّ ، هذا عهد ربّی تبارک وتعالی إلیّ ، وشرطه علیّ وأمانته... یا علیّ ، أخذت وصیّتی وعرفتھا ، وضمنت لله ولی الوفاء بما فیها ؟ فقال علیّ علیه السلام : نعم بأبی أنت وأمی علیّ ضمانها ، وعلى الله عونى وتوفیقى على أدائها... على الصبر منك على كظم الغيظ ، وعلى ذهاب حقّک ، وغضب خمسک ، وانتهاک حرمتک ، فقال : نعم یارسول الله... یا محمد ، عرفه أنّه ینتهک الحرمه وهى حرمه الله ، وحرمه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ، وعلى أن تخصّص لحیته من رأسه بدم عییط... : الکافی ج 1 ص 281 ، بحار الأنوار ج 22 ص 479 ، تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 378.

2- . فما لبث أن نادتنی فاطمه علیها السلام ، فدخلتُ على النبی صلی الله علیه و آله وسلم وهو یجود بنفسه ، فبکیت ولم أملك نفسی

حين رأته بتلك الحال وجود بنفسه ، فقال لى : ما يبكيك يا علىّ ؟ ليس هذا أوان البكاء ، فقد حان الفراق بينى وبينك... فقد أجمع القوم على ظلمكم ، وقد أستودعكم الله ، وقبلكم منى وديعه يا علىّ ، إني قد أوصيتُ فاطمه ابنتى بأشياء وأمرتها أن تلقيها إليك ، فأنفذها ، فهى الصادقة الصدوقه ، ثم ضمها إليه وقبّل رأسها ، وقال : فداك أبوك يا فاطمه . فعلا صوتها بالبكاء ، ثم ضمها إليه وقال : أما والله لينتقمنّ الله ربّى ، وليغضبنّ لغضبك ، فالويل ثمّ الويل ثمّ الويل للظالمين... والحسن والحسين يقبلان قدميه ويبكيان بأعلا أصواتهما. قال علىّ عليه السلام : فلو قلت : إنّ جبرئيل فى البيت لصدقت ، لأتّى كنت أسمع بكاء ونغمه لا أعرفها... : بحار الأنوار ج 22 ص 491.

روز دوشنبه

28 صفر

سال 11 هجری قمری

ص: 17

پیامبر، دخترش را نزد خود فرا می خواند و با او سخن می گوید.

نمی دانم چه می شود که ناگهان لبخند بر صورت فاطمه علیها السلام نقش می بندد، نگاه کن، او چقدر خوشحال شده است!

به راستی پیامبر چه سخنی به دخترش گفت که او این قدر خوشحال شد؟

از فاطمه علیها السلام می پرسند که پیامبر به شما چه گفت؟

او پاسخ می دهد که پیامبر به من چنین گفت: «دخترم، تو اولین کسی هستی که به من ملحق می شوی» (1).

11 اجازه ورود

صدایی از بیرون خانه به گوش می رسد: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ: سلام بر شما ای خاندان رسالت، آیا اجازه هست داخل شوم؟».

فاطمه علیها السلام برمی خیزد و به بیرون اتاق می رود، مرد عربی را می بیند که با نهایت احترام، کنار در خانه ایستاده است.

فاطمه علیها السلام به او می گوید: «خدا به تو خیر دهد، تو به دیدار پیامبر آمده ای اما حال پیامبر خوب نیست». فاطمه علیها السلام در را می بندد و به داخل اتاق می رود (2).

برای بار دوم و سوم صدای آن مرد عرب به گوش می رسد، پیامبر رو به دخترش می کند و می گوید: «دخترم، آیا می دانی او کیست؟ او عزرائیل است، او تا به حال برای ورود به هیچ خانه ای غیر از این خانه، اجازه نگرفته است».

ص: 19

1- . فجاءت الروایه أنه قيل لفاطمه علیها السلام: ما الذي أسرَّ إليك رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسرى عنك به ما كنت عليه من الحزن والقلق بوفاته؟ قالت: إنه أخبرني أنني أول أهل بيته لحوقاً به، وأنه لن تطول المدَّة لي بعده حتى أدركه، فسرى ذلك عني: الإرشاد ج 1 ص 187، بحار الأنوار ج 22 ص 470.

2- . فوقف بالباب شبه أعرابي، ثم قال: السلام عليكم يا أهل بيت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائكة، أدخل؟ فقالت عائشه لفاطمه: أجيبي الرجل، فقالت فاطمه: أجرک الله في ممشاك يا عبد الله، إن رسول الله مشغول بنفسه...: مجمع الزوائد ج 9 ص 29، المعجم الكبير ج 3 ص 62.

آنگاه پیامبر با صدای بلند می گوید : «داخل شو» (1).

12 شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله

بیماری پیامبر بر اثر سمی بود که دشمنان به او داده بودند، برای همین باید در اینجا از واژه «شهادت پیامبر» استفاده کنیم. لحظه غروب روز دوشنبه فرا می رسد، دیگر روح پیامبر آماده پرواز است. جبرئیل به پیامبر خطاب می کند: «خداوند مشتاق دیدار توست». آخرین کلام پیامبر این است: «علی جان! سر مرا در آغوش بگیر که امر خدا آمد» (2).

آری، پیامبر در حالی که سرش در آغوش علی علیه السلام است روحش پر می کشد و به سوی آسمان ها می رود. آری، دیگر روزگار عزت خاندان پیامبر تمام شد.

صدای گریه فاطمه علیها السلام بلند می شود... (3).

13 نقشه و نقش عمر

وقتی مردم فهمیدند که پیامبر را دنیا رفته است، همگی جمع شدند، شرایط برای بیعت مجدد با علی علیه السلام فراهم بود، اما ناگهان عمر فریاد برآورد: «به خدا قسم پیامبر نمرده است، او حتماً برمی گردد... این منافقان هستند که خیال می کنند پیامبر از دنیا رفته است».

مردم با شنیدن این سخن دچار حیرت و سرگردانی سختی شدند! آری، عمر به دنبال کسب فرصت برای پیاده کردن نقشه های خود بود، در آن شرایط، ابوبکر در خارج از مدینه بود، عمر می خواست زمان را به دست آورد و با این نقشه به خواسته خود رسید. وقتی ابوبکر از راه رسید به عمر گفت: «پیامبر از دنیا رفته است». عمر سخن او را قبول کرد (4).

14 جلسه بزرگان مهاجران

عمر و ابوبکر جلسه ای تشکیل می دهند، آنان بزرگان مهاجران را جمع می کنند و

ص: 20

1- . فسمع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صوت ملك الموت فقال : يا فاطمه من الباب؟ فقالت يا رسول الله ، إن رجلاً بالباب يستأذن في الدخول فأجبتاه مرّة بعد أخرى... فقال لها النبي صلى الله عليه وسلم : يا فاطمه ، أتدريين من الباب؟ هذا هادم اللذات... هذا ملك الموت... ادخل يرحمك الله يا ملك الموت... : نفس المصدرين السابقين.

2- . فلما قرب خروج نفسه قال له : ضع يا عليّ رأسى فى حجرى ، فقد جاء أمر الله تعالى... : بحار الأنوار ج 22 ص 470.

3- . وصاحت فاطمه عليها السلام ، وصاح المسلمون ، ويضعون التراب على رؤسهم : إعلام الورى ج 1 ص 269 ، بحار الأنوار ج 22 ص 528.

4- . فقام عمر يقول: والله ما مات رسول الله: صحيح البخارى ج 4 ص 194، اقبل ابوبكر على فرسه من مسكنه بالسنع حتى نزل فدخل المسجد...: صحيح البخارى ج 2 ص 70.

تصمیم می گیرند تا حقّ علی علیه السلام را غصب کنند، (آنها از مدّت ها قبل به فکر حکومت بوده اند). (1)

15 تصمیم مهم انصار

خبر جلسه مهاجران به گوش انصار (مردم مدینه) می رسد. انصار هم به فکر می افتند تا از مهاجران عقب نیفتند و حکومت را از آن خود کنند. انصار می دانستند که مهاجران، کینه علی علیه السلام را به دل دارند و هرگز نمی گذارند علی علیه السلام به خلافت برسد. انصار می دانستند که اگر مهاجران به قدرت برسند، به خاندان پیامبر ظلم های فراوان خواهند کرد، بنابراین می خواستند مانع این کار شوند، برای همین تصمیم گرفتند در سقیفه جمع شدند، آنان بین گزینه بد و گزینه بدتر گرفتار شده بودند، غصب خلافت، بد بود، اما خلافت دشمنان علی علیه السلام بدتر بود.

انصار سرانجام گزینه بد را انتخاب کردند و می خواستند بر دشمنان علی علیه السلام پیش دستی کنند و مانع به قدرت رسیدن آنان شوند. (ای کاش انصار قبل از جمع شدن در سقیفه با علی علیه السلام مشورت می کردند و نظر او را جویا می شدند).

16 غسل و کفن پیامبر صلی الله علیه و آله

صدای گریه فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر به گوش می رسد. پیامبر دنیا را وداع گفته است، اکنون علی علیه السلام بدن مطهر آن حضرت را غسل می دهد.

پیامبر خودش وصیت کرده است که فقط علی علیه السلام بدن او را غسل دهد، فرشتگان آسمانی او را یاری می کنند. (2)

17 نماز بر پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله

مردم ده نفر، ده نفر، وارد خانه پیامبر می شوند و بر پیکر پیامبر، نماز می خوانند. علی علیه السلام تصمیم دارد وقتی نماز مسلمانان تمام شود، بدن پیامبر را در خانه خودش دفن کند.

ص: 21

1- واجتمع المهاجرون یتشاورون فقالوا: انطلق بنا إلى إخواننا من الأنصار: الشمانل المحمّديه للترمذی ص 206.

2- یابن ای طالب، إذا رأیت روحی قد فارقت جسدی فاغسلنی، وأنقِ عُسلی وکفنی...: الأمالی للصدوق ص 732، روضه الواعظین ص 72، بحار الأنوار ج 22 ص 507.

البته عده ای می گویند پیامبر را در قبرستان بقیع دفن کنیم، عده ای هم می گویند بدن پیامبر را در کنار منبر، در داخل مسجد به خاک بسپاریم، اما علی علیه السلام می گوید: پیامبر باید در همان مکانی که جان داده است، دفن شود. (1)

(لازم به ذکر است که پیکر پیامبر روز اول ربیع الاول دفن شد).

18 خلوت شدن شهر مدینه

در شهر مدینه چه خبر است؟ چرا مسجد این قدر خلوت است؟ پس مردم کجا هستند؟ آیا کسی از راز خلوتی مسجد خبر دارد؟ (2)

19 سقیفه و مردم مدینه

مدینه از دو طایفه بزرگ اوس و خزرج تشکیل شده است، این دو طایفه قبل از اسلام، همواره در حال جنگ بودند، اما به برکت اسلام، صلح و آرامش به میان آنها برگشته است.

اکنون، بزرگان این دو طایفه در کنار هم جمع شده اند تا برای آینده این شهر تصمیم بگیرند. سعد، بزرگ قبیله خزرج چنین سخن می گوید: «ای مردم مدینه! شما باید قدر خود را بدانید، شما بودید که پیامبر را یاری کردید و اگر شما نبودید، اسلام به این شکوه و عظمت نمی رسید، اکنون پیامبر به دیدار خدا شتافته است و بعد از او حکومت و خلافت، حق شما می باشد.» (3)

مردم یک صدا فریاد می زنند: «ای سعد! چه زیبا و خوب سخن گفتی، ما فقط به سخن تو عمل می کنیم، تو باید خلیفه مسلمانان باشی»

مردم، حسابی به شور افتاده اند! نگاه کن! چگونه دور سعد می چرخند و فریاد می زنند: «ای سعد! تو مایه امید ما هستی، مرگ بر دشمن تو!» (4)

20 رفتن عمر و ابوبکر به سقیفه

خبر سقیفه به عمر می رسد، او نزد ابوبکر می رود، دست او را می گیرد و به او

ص: 22

1- . ثم قام علی الباب فصلی علیه، ثم أمر الناس عشرة عشرة يصلون عليه ثم يخرجون: مستدرک الوسائل ج 2 ص 260، غایه المرام ج 2 ص 240، بحار الأنوار ج 22 ص 517.

2- . فجئت إلى المسجد فوجدته خالياً، فأتيت بيت رسول الله فأصيبت مرتجاً وقد خلا به أهله، فقلت: أين الناس؟: تاريخ دمشق ج 17 ص 55.

3- . يا معشر الأنصار، لكم سابقه في الدين، وفضيله في الإسلام ليست لقبيله من العرب؛ إن محمداً صلى الله عليه وآله وسلم لبث بضع عشرة سنه...: تاريخ الطبری ج 3 ص 218، الكامل في التاريخ ج 2 ص 12 و 13، الإمامه والسياسة ج 1 ص 21.

4- . اجتمعوا في سقیفه بنی ساعده، معهم سعد بن عباده يدورون حوله ويقولون: يا سعد، أنت المرجى، نجلک المرجى...: السقیفه

وفدک ص 58 ، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 6 ، بحار الأنوار ج 28 ص 256 ، شرح أصول الكافي ج 12 ص 416.

می گوید: «فتنه ای بزرگ در سقیفه روشن شده است ، ما باید خود را به آنجا برسانیم».(1)

21 سخنرانی ابوبکر

ابوبکر رو به مردم می کند و می گوید: «ای مردم مدینه! شما بودید که دین خدا را یاری کردید ، ما هیچ کس را به اندازه شما دوست نداریم ، شما برادران ما هستید . مگر نمی دانید که ما اولین کسانی بودیم که به پیامبر ایمان آوردیم . ما از نزدیکان پیامبر هستیم . بیایید خلافت ما را قبول کنید ، ما قول می دهیم که هیچ کاری را بدون مشورت شما انجام ندهیم».(2)

مردم مدینه با سخنان ابوبکر به فکر فرو می روند!

22 سخنرانی عُمَر

همه مردم ساکت می شوند و او شروع به سخن می کند ، سخن او کوتاه و مختصر است: «ای مردم ، بیایید با کسی که از همه ما پیرتر است بیعت کنیم».(3)

به راستی منظور عُمَر کیست؟ آیا سنّ زیاد ، می تواند ملاک انتخاب خلیفه باشد؟ آخر چرا باید آنان به دنبال سنّت های غلط روزگار جاهلیت باشند؟

23 بیعت عُمَر با ابوبکر

ناگهان عُمَر از جا برمی خیزد و می گوید: «ای ابوبکر ، من هرگز بر تو سبقت نمی گیرم ، تو بهترین ما هستی ، دستت را بده تا با تو بیعت کنم».(4)

عُمَر دست ابوبکر را می گیرد و می گوید: «ای مردم! با ابوبکر بیعت کنید».(5)

بعد از آن کسانی که در سقیفه هستند، گروه گروه با ابوبکر بیعت می کنند.

24 هدف اصلی انصار

سعد (رئیس قبیله خزرج) با مردم سخن می گوید ، اما دیگر کسی به سخن او

ص: 23

1- . فأخذ بيده فقال: قم ، فقال أبو بكر: أين نبرح حتى نواري رسول الله، إني عنك مشغول ، فقال عمر: لا بدّ من قيام ، وسنرجع إن شاء الله. فقال أبو بكر معه...: السقيفه وفدك ص 57 ، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 7 وراجع مسند أحمد ج 1 ص 56 ، صحيح ابن حبان ج 2 ص 148 ؛ السيرة النبوية لابن هشام ج 4 ص 1071 صحيح البخاري ج 5 ص 20 ، فتح الباري ج 7 ص 23 ، عمده القاري ج 17 ص 118.

2- . وأنتم يا معشر الأنصار! من لا ينكر فضلکم فی الدین ، ولا سابقتهم العظیمه فی الإسلام ، رضیکم الله أنصارا لدینہ ورسولہ ...:

تاريخ الطبري ج 3 ص 218، الكامل في التاريخ ج 2 ص 12 و 13، الإمامه والسياسه ج 1 ص 21، وراجع: صحيح البخاري ج 3 ص 1341 ح 3467، الطبقات الكبرى ج 2 ص 269؛ تاريخ ابن خلدون ج 2 ص 64؛ عمده القاري ج 24 ص 8، كنز العمال ج 5 ص 646.

3- . فقلت والجمع يسمعون: ألا أكبرنا سنّاً وأكثرنا ليناً: بحار الأنوار ج 30 ص 291 .

4- . فمن ذا ينبغي له أن يتقدّمك أو يتولّى هذا الأمر عليك ، ابسط يدك نبايعك : تاريخ الطبري ج 3 ص 218 ، الكامل في التاريخ ج 2 ص 1312 .

5- . فكثّر اللّغظ وارتفعت الأصوات ، حتّى فرقتُ من الاختلاف ، فقلت : ابسط يدك يا أبا بكر ، فبسط يده فبايعته...: صحيح البخاري ج 6 ص 2505 ، مسند أحمد ج 1 ص 123 ، صحيح ابن حبان ج 2 ص 148 و ص 155 ، تاريخ الطبري ج 3 ص 205 ، السيره النبويه لابن هشام ج 4 ص 308 ، تاريخ دمشق ج 30 ص 281 و ص 284 ، الكامل في التاريخ ج 2 ص 11 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 23 ، أنساب الأشراف ج 2 ص 265 ، السيره النبويه لابن كثير ج 4 ص 487 .

گوش نمی کند، او می خواهد راز مهمی را بیان کند، اما مهاجران مانع می شوند که سخن او به گوش مردم برسد، آنان هیاهو می کنند. سعد به مهاجران چنین می گوید: «به خدا قسم من خلافت را نمی خواستم، فقط زمانی که فهمیدم شما می خواهید حق علی علیه السلام را غصب کنید به میدان آمدم تا شما به خلافت دست پیدا نکنید. اکنون بدانید که من هرگز با شما بیعت نخواهم کرد»⁽¹⁾.

مهاجران از هر طرف هجوم می آورند و سعد، بزرگ طایفه خزرج در زیر دست و پا قرار می گیرد...

آری، انصار خبر داشتند که مهاجران از سال ها قبل، برای خلافت برنامه ریزی کرده اند. انصار که در دل فرهنگ قبیله گری عرب زندگی کرده بودند به یک باور رسیده بودند. باور آنان این بود: فقط یک چیز می تواند برنامه های مهاجران را به هم بریزد.

اقدام انصار، چیزی یک پیش دستی گرفتن از مهاجران نبود، اگر انصار به خلافت می رسیدند، خلافت را به علی علیه السلام واگذار می کردند. آری، آنان می خواستند با این کار خود، مانع نقشه شوم مهاجران بشوند و بعد از آرام شدن اوضاع، خلافت را به اهلس واگذار کنند.

انصار بین گزینه بد و گزینه بدتر گرفتار آمده بودند، برای همین گزینه بد را انتخاب کردند تا از ظلم و ستم به خاندان پیامبر جلوگیری کنند.

ص: 24

1- . ولقد كان سعد لما رأى الناس يبایعون أبا بكر نادى : أيها الناس ! إني والله ما أردتها حتى رأيتكم تصرفونها عن علي بحار الانوار ج 30

ص 11.

هفته غصب خلافت

1 تا 5 ربیع الاول

سال 11 هجری قمری

ص: 25

25 دفن پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله : اول ربیع الاول، چهارشنبه

علی علیه السلام بدن پیامبر را در خانه آن حضرت به خاک سپرده است و کنار قبر آن حضرت نشسته است .

بنی هاشم هم اینجا هستند ، عباس ، عموی پیامبر در کناری نشسته است .

مقداد و سلمان و ابوذر و چند نفر دیگر هم اینجا هستند .

آری ، خیلی از مسلمانان در مراسم دفن پیامبر حاضر نشدند .(1)

26 نقشه ابوسفیان: اول ربیع الاول، چهارشنبه

ابوسفیان به سوی علی علیه السلام می آید و می گوید: «ای علی ! مردم در سقیفه با ابوبکر بیعت کرده اند ، همه ما آماده هستیم تا تو را در راه جنگ با آنها یاری کنیم» .(2)

ابوسفیان کسی است که برای کشتن پیامبر ، جنگ بدر و احد را به راه انداخت . اکنون چه شده است که او امروز دلش برای اسلام می سوزد ؟ نه او دلش برای اسلام نمی سوزد ، او نقشه ای در سر دارد .

او نزدیک می آید و چنین می گوید: «ای علی ! دستت را بده تا با تو بیعت کنم» .(3)

علی علیه السلام به ابوسفیان می گوید: «ای ابوسفیان ! تو از این سخنان خود قصدی جز مکر و حيله نداری» .

ابوسفیان این سخن را که می شنود از آنجا دور می شود و به سمت مسجد می رود .(4)

ص: 27

1- . إنَّ أبَا بَكْرٍ وَعُمَرُ لَمْ يَشْهَدَا دَفْنَ النَّبِيِّ، وَكَانَا فِي الْأَنْصَارِ، فَدُفِنَ قَبْلَ أَنْ يَرْجِعَا... المصنّف لابن أبي شيبة ج 8 ص 52 ، كنز العمال ج 5 ص 652.

2- . إنَّ أبَا سَفْيَانَ جَاءَ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ : يَا عَلِيُّ، بَايَعُوا رَجُلًا أَذَلَّ قَرِيشَ قَبِيلَهُ، وَاللَّهِ لئنْ شئتَ لَنَصِدَّ عَنْهَا أَقْطَارَهَا...: كنز العمال ج 5 ص 654 ؛ وراجع تاريخ الطبري ج 2 ص 450.

3- . قال : أَرْضَيْتُمْ يَا بَنِي عَبْدِ مَنْفٍ أَنْ يَلِيَ هَذَا الْأَمْرَ عَلَيْكُمْ غَيْرِكُمْ ؟ وَقَالَ لَعَلِّي بَنِ أَبِي طَالِبٍ : أَمَدِدُ يَدَكَ أَبَايَعُكَ ، وَعَلِيٌّ مَعَهُ قَصِيٌّ...: الإمامه والسياسة ج 1 ص 30، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207 ح 38 .

4- . ارجع يا أبا سفيان ، فوالله ما تريد الله بما تقول، وما زلت تكيد الإسلام وأهله...: بحار الأنوار ج 22 ص 520.

27 حرکت خلیفه به سوی مسجد و بیعت با اجبار: اول ربیع الاول، چهارشنبه

اهل سقیفه همه با ابوبکر بیعت کرده اند، و موقع آن فرارسیده است که خلیفه را به مرکز شهر ببرند. خلیفه همراه با کسانی که در سقیفه هستند به مسجد شهر می رود.

در مسیر به هر کس برخورد می کنند او را مجبور می کنند تا با ابوبکر بیعت کند. (1)

آری، مسلمانان بر خلافت ابوبکر، متحد شده اند و هر کس که با این اتحاد و یگانگی، مخالف باشد کشته خواهد شد.

28 تطمیع بنی امیّه: اول ربیع الاول، چهارشنبه

عمر همراه با خلیفه در مسجد هستند، عمر نگاهی به مسجد می کند، می بیند که ابوسفیان با عده ای از بنی امیّه در گوشه ای نشسته اند! در میان آنها عثمان هم به چشم می خورد. یک نفر پیام مهمی را برای ابوسفیان می آورد: «به توفیق می دهیم که فرزندت را در حکومت خود شریک کنیم». (2)

ابوسفیان لبخندی می زند و می گوید: «آری، ابوبکر چه خوب خلیفه ای است که صله رحم نمود و حق ما را ادا کرد».

اکنون ابوسفیان و بنی امیّه برای بیعت با خلیفه می آیند. عثمان از جا بلند می شود و نزد ابوبکر می رود و با او بیعت می کند، با بیعت عثمان همه بنی امیّه با ابوبکر بیعت می کنند. (3)

29 ورود هواداران خلیفه: اول ربیع الاول، چهارشنبه

جمعیت زیادی وارد شهر مدینه می شوند. همه آنها از قبیله «اسلم» می باشند. مردم این قبیله در اطراف مدینه زندگی می کنند، آنان امروز به مدینه آمده اند تا ابوبکر را یاری کنند. آنها به سوی مسجد می روند، وقتی عمر از آمدن آنان با خبر می شود، خیلی خوشحال می شود و یقین می کند که دیگر پیروزی از آن خلیفه

ص: 28

1- . فإذا بقومٍ قد أقبلوا وهم يعترضون كلَّ من رأوه فيقدّمونه يبايع ، شاء ذلك أم أباي : الهجوم على بيت فاطمه ص 82 نقلا من مثالب النواصب ص 130.

2- . لما استخلف أبو بكر قال أبو سفیان : ما لنا ولأبي فصیل ، إنما هی بنو عبد مناف. قال: فقيل له: إنّه قد ولّى ابنك قال وصلته رحم: تاريخ الطبری ج 2 ص 449 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 430 .

3- . فقام عثمان ومن معه ، وقام سعد وعبد الرحمن ومن معهما فبايعوا أبا بكر ...: السقیفه وفدک ص 62، الإمامه والسیاسه ج 1 ص 18 ، الاحتجاج ج 1 ص 94.

30 نقش رشوه و پول: اول ربیع الاول، چهارشنبه

هنوز عده ای از مردم شهر با خلیفه بیعت نکرده اند، چه کسی است که بتواند در مقابل پول استقامت کند؟ این پول ها را باید برای زنان این شهر فرستاد.

کیسه های پول به سوی خانه های مدینه برده می شود، صدای یک زن در مدینه می پیچد: «آیا می خواهید دین مرا با پول بخرید؟ هرگز! هرگز نخواهید توانست مرا از دینم جدا کنید، من این پول های شما را قبول نمی کنم».

او از طایفه بنی عدی است، او برای پول و مال دنیا، دست از آرمان خود برنمی دارد. (2)

31 منبر ابوبکر در مسجد: اول ربیع الاول، چهارشنبه

ابوبکر بر روی منبر نشسته است، ناگهان یک نفر از در مسجد وارد می شود و رو به ابوبکر می کند و می گوید: «ای خلیفه خدا».

همه تعجب می کنند، آیا ابوبکر این قدر مقام پیدا کرده که خلیفه خدا شده است؟! ابوبکر از بالای منبر فریاد می زند: «من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول خدا هستم و به این راضی هستم که مرا به این نام بخوانید». (3)

آری، این گونه است که لقب خلیفه رسول خدا برای ابوبکر، عنوان رسمی شناخته می شود. بعد از آن خلیفه سخنان خود را ادامه می دهد: «ای مردم! هیچ کس شایستگی خلافت را همانند من ندارد، آیا من اولین کسی نبودم که نماز خواندم، آیا من بهترین یار پیامبر نبودم؟». (4)

مردم سکوت می کنند، آنان می دانند که علی علیه السلام اولین کسی است که به پیامبر ایمان آورد و با آن حضرت نماز خواند. (5)

32 عمر و دعوت به بیعت: اول ربیع الاول، چهارشنبه

عمر در کوچه های مدینه می گردد و فریاد می زند: «همه مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده، او را به عنوان خلیفه رسول خدا انتخاب نموده اند؛ پس هر چه زودتر

ص: 29

1- . واقبت أسلم بجماعتها حتى تضایفت بهم السکک فبايعوه فكان عمر يقول: ما هو إلا أن رایت أسلم فایقنت بالنصر: تاریخ الطبری ج 2 ص 458، بحار الأنوار ج 28 ص 335.

2- . قسم قسمه أبو بكر للنساء، فقالت: أترشونی عن دینی؟... والله لا آخذ منه شيئاً أبداً...: كنز العمال ج 5 ص 606، الطبقات الكبرى ج 3 ص 182، تاریخ دمشق ج 30 ص 276.

3- . قيل لأبي بكر: يا خلیفه الله، فقال: لست خلیفه الله، ولكنی خلیفه رسول الله، وأنا راضٍ بذلك...: كنز العمال ج 5 ص 589، حواشی الشیروانی ج 9 ص 75، تفسیر القرطبی ج 14 ص 455، الطبقات الكبرى ج 3 ص 183.

4- . لَمَّا أَطَا النَّاسَ عَنْ أَبِي بَكْرٍ، قَالَ: مَنْ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنِّي؟ أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ صَلَّى...: كَنَزُ الْعَمَّالِ ج 5 ص 590، الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى ج 3 ص 182 .

5- . أَوَّلَ مَنْ صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ عَلِيٌّ: سَنَنُ التَّرْمِذِيِّ ج 5 ص 395، مَعْرِفَةُ السُّنَنِ وَالْأَثَارِ ج 5 ص 39، نَصَبُ الرَّايَةِ ج 4 ص 356، الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى ج 3 ص 21، تَارِيخُ دِمَشْقَ ج 42 ص 26، تَارِيخُ الطَّبَرِيِّ ج 2 ص 55، الْبَدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ ج 3 ص 36.

برای بیعت کردن با او به مسجد بیاید». (1)

33 نقشه بیعت گرفتن از علی علیه السلام: اوّل ربیع الاول، چهارشنبه

عُمَر به خلیفه چنین می گوید: «ای خلیفه پیامبر! تا زمانی که علی بیعت نکند بقیّه مردم به درد ما نمی خورد، هر چه زودتر کسی را به دنبال علی بفرست تا او را به اینجا بیاورد و او با تو بیعت کند». (2)

34 تهدید اوّل: اوّل ربیع الاول، چهارشنبه

ابوبکر، قُنْفُذ را به حضور می طلبد و به او می گوید: «نزد علی علیه السلام برو و به او بگو

که خلیفه رسول خدا تو را می طلبد». (3)

او مردی بسیار خشن و سیاه دل می باشد و برای همین در این روزها برای اهداف خلیفه، خیلی مفید است. (4)

قنْفُذ همراه با عده ای به سوی خانه علی علیه السلام حرکت می کند

و می گوید: «ای علی! هر چه زودتر به مسجد بیا که خلیفه پیامبر تو را می خواند».

علی در جواب می گوید: «آیا فراموش کرده اید که پیامبر مرا خلیفه و جانشین خود قرار داده است؟».

قنْفُذ نمی داند چه جواب بگوید، برای همین به سوی مسجد باز می گردد. (5)

35 تهدید دوّم: اوّل ربیع الاول، چهارشنبه

ابوبکر می بیند که قُنْفُذ تنها آمده است، او به فکر فرو می رود، عُمَر می گوید: «به خدا قسم، این فتنه فقط با کشتن علی تمام می شود. آیا به من اجازه می دهی که بروم و سر او را برای تو بیاورم؟» (6)

ابوبکر رو به قُنْفُذ می کند و می گوید: «برو به علی بگو که ابوبکر تو را می طلبد، همه مسلمانان با ابوبکر بیعت کرده اند و تو هم یکی از آنها هستی و باید برای بیعت به مسجد بیایی». (7)

قنْفُذ این بار همراه با گروهی به سوی خانه علی علیه السلام می رود و می گوید:

ای علی! ابوبکر تو را می طلبد، تو باید برای بیعت با او به مسجد بیایی.

ص: 30

1- . إنَّ عُمَرَ احْتَرَمَ بَازَارَهُ وَجَعَلَ يَطُوفُ بِالْمَدِينَةِ وَيُنَادِي: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ قَدْ بَوَّعَ لَهُ، فَهَلِّمُوا إِلَى الْبَيْعَةِ، فَيُنْثَلُ النَّاسُ فَيُبَايِعُونَ... الاحتجاج ج 1 ص 105، بحار الأنوار ج 11 ص 555، وراجع مجمع الزوائد ج 5 ص 184، وراجع مسند أحمد ج 1 ص 37، كنز العمال ج 5 ص

2- . قال له عمر: يا هذا ، ليس فى يدىك شىء منه ما لم يبائعك علىّ، فابعث إليه حتّى يأتيك، فإنّما هوأء رعاع...: تفسير العياشى ج 2 ص 66 ، بحار الأنوار ج 28 ص 227 .

3- . فبعث اءليه قنفذاً فقال له: اذهب فقل لعلىّ: أجب خليفه رسول الله : نفس المصادر.

4- . وكان رجلاً فظاً غليظاً جافياً من الطلقاء .: الاحتجاج ج 1 ص 108 ؛ كان قنفذ من أشرف قرىش : المستدرک للحاكم ج 3 ص 479 .

5- . فذهب قنفذ، فما لبث أن رجع فقال لأبى بكر: قال لك: ما خلف رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أحداً غيرى ، لسريع ما كذبتم على رسول الله...: تفسير العياشى ج 2 ص 66 ، بحار الأنوار ج 28 ص 22 ؛ وراجع كتاب سليم بن قيس ص 385 ، الاحتجاج ج 1 ص 107 ، بحار الأنوار ج 28 ص 298 ، تفسير الألوسى ج 3 ص 124 .

6- . فوثب عُمَرُ غضبان فقال: والله إنى لعارف بسخفه وضعف رأيه وأنّه لا يستقيم لنا أمر حتّى نقتله ، فخلنى آتك برأسه...: كتاب سليم بن قيس ص 386 ، الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج 10 ص 180 .

7- . يا قنفذ انطلق اليه فقل له: اجب أبابكر فاقبل قنفذ فقال: يا على اجب أبابكر...: كتاب سليم بن قيس ص 386 ، بحار الأنوار ج 28 ص 298 وارجع تفسير العياشى ج 2 ص 66 ، بحار الأنوار ج 28 ص 227 .

پیامبر به من وصیت کرده است که وقتی او را دفن نمودم از خانه خود خارج نشوم تا این که قرآن را به صورت کامل بنویسم. (1)

36 عرضه قرآن: روز دوم ربیع الاول، پنج شنبه

مردم برای خواندن نماز در مسجد جمع شده اند. علی علیه السلام وارد مسجد می شود.

همه تعجب می کنند، او که قسم خورده بود تا قرآن را ننویسد از خانه خود خارج نشود.

علی علیه السلام قرآن را نوشته است و به مسجد آورده است. او با صدای بلند با مردم سخن می گوید: «ای مردم، من در این مدت، مشغول نوشتن قرآن بودم، نگاه کنید، این قرآنی است که من نوشته ام، من به تفسیر همه آیه های قرآن آگاه هستم چرا که از پیامبر در مورد

همه آنها سؤال کرده ام». (2)

عمر از جا بلند می شود و می گوید: «ما نیاز به قرآن تو نداریم». (3)

وقتی که عمر این سخن را می گوید علی علیه السلام قرآنی را که نوشته است به خانه خود می برد. در این قرآن به شان نزول آیات و تفسیر صحیح آن اشاره شده بود. اگر مردم این قرآن را می پذیرفتند هرگز در فهم کلام خدا دچار انحراف نمی شدند.

37 نقشه تطمیع عباس: شب سوم ربیع الاول، شب جمعه

شب فرا می رسد (پنج شنبه شب) ابوبکر و عمر با گروهی به خانه عباس می روند، ابوبکر چنین می گوید: «بعد از مرگ پیامبر، مردم مرا به عنوان خلیفه انتخاب کردند و من هم این مقام را قبول کردم، شنیده ام که یک نفر می خواهد میان مسلمانان اختلاف بیاندازد. ای عباس! چقدر خوب است تو هم مانند بقیه مردم با من بیعت کنی. اگر تو این کار را انجام دهی، من قول می دهم که بعد از خود، تو را به عنوان جانشین معرفی کنم». (4)

عمر چنین می گوید: «ای عباس، ما نمی خواهیم در میان مسلمانان اختلاف بیفتد، ما نمی خواهیم کسی تو را به عنوان شخص تفرقه انگیز بشناسد». (5)

عباس چنین سخن می گوید: «اگر مردم تو را انتخاب کردند آیا ما بنی هاشم از این مردم نبودیم؟ آیا ما حق رأی دادن نداشتیم؟ ای ابوبکر! مگر این خلافت ارث

ص: 31

1- . إن رسول الله أوصاني إذا واريته في حفرة أن لا أخرج من بيتي حتى أؤف كتاب الله، فإنه في جرائد النخل وفي أكتاف الإبل...: تفسير العياشي ج 2 ص 66، بحار الأنوار ج 28 ص 227، أنه كتبه عما كان عند النبي و اضافة اليه التنزيل والتاويل...: التمهيد في علوم القرآن ج 1 ص 290، يا علي لا تخرج ثلاثة أيام حتى تولف كتاب الله: تفسير فرات الكوفي ص 399.

2- . أيها الناس، إني لم أزل منذ قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مشغولاً بغسله، ثم بالقرآن حتى جمعته في هذا الثوب...: الاحتجاج ج 1 ص 107، بحار الأنوار ج 28 ص 265، ج 89 ص 40، غايه المرام ج 5 ص 316، بيت الأحران ص 106.

3- . فقال عمر : ما أغنانا بما معنا من القرآن عمّا تدعوننا إليه...: نفس المصادر السابقة.

4- . فانطلق أبو بكر وعُمَر وأبو عبيده بن الجراح والمغيره حتّى دخلوا على العباس ليلاً ، فحمد أبو بكر الله وأثنى عليه ...: تاريخ اليعقوبى

ج 2 ص 124 ، الإمامه والسياسه ج 1 ص 32، وراجع شرح نهج البلاغه ج 2 ص 21 .

5- . فقال عمر بن الخطّاب : إى والله ، وأخرى : إنا لم نأتكم لحاجه إليكم : تاريخ اليعقوبى ج 2 ص 124 ، معالم المدرستين ج 1 ص

پدر توست که به هر کس می خواهی می بخشی؟» (1).

خلیفه همراه با دوستانش بدون خداحافظی از خانه بیرون می روند .

38 هجوم مقدماتی (شکستن تحصن): روز سوم ربیع الاول، جمعه

عده ای از یاران واقعی علی علیه السلام در خانه او جمع شده اند (تحصن)، سلمان ، مقداد ، عمار ، ابوذر ، در این میان طلحه و زبیر هم هستند. (2).

ابوبکر دستور حمله به خانه علی علیه السلام را می دهد. (3).

عمر از جای خود برمی خیزد و همراه با گروه زیادی به سوی خانه علی علیه السلام حرکت می کند . عمر با هواداران خود آمده است . در خانه به شدت کوبیده می شود . عمر می گوید: «ای کسانی که در این خانه هستید هر چه سریع تر بیرون بیاید ، اگر این کار را نکنید این خانه را آتش می زنم». (4).

فاطمه علیها السلام نزد کسانی که در این خانه هستند می آید و از آنان می خواهد تا خانه را ترک کنند . مقداد ، سلمان ، عمار ، ابوذر و همه کسانی که در این خانه هستند بیرون می روند، و این گونه تحصن در خانه علی علیه السلام شکسته می شود. (5).

عمر می خواهد وارد خانه شود ، او می خواهد علی علیه السلام را به مسجد ببرد ، اما

فاطمه علیها السلام اکنون به یاری علی علیه السلام می آید .

این فریاد بلند فاطمه علیها السلام است که در همه جا طنین انداخته است: «ای رسول خدا ، ببین که بعد از تو با ما چه می کنند!». (6).

صدای فاطمه علیها السلام ، آن قدر مظلومانه است که خیلی ها را به گریه می اندازد ، خیلی از مردمی که همراه عمر آمده بودند برمی گردند. (7).

اکنون ، فاطمه علیها السلام از خانه بیرون می آید و به سوی ابوبکر می رود . زنان بنی هاشم

خبردار می شوند و از خانه های خود بیرون می آیند و به دنبال فاطمه علیها السلام حرکت می کنند .

فاطمه علیها السلام نزد ابوبکر می رود و به او می گوید: «ای ابوبکر ، به خدا قسم ، اگر علی را به حال خود رها نکنی نفرین خواهم نمود» (8).

ابوبکر ، برای عمر پیغام می فرستد که هر چه زودتر علی علیه السلام را رها کند. (9).

همه می فهمند تا زمانی که علی علیه السلام ، فاطمه علیها السلام را دارد نمی شود کاری کرد .

- 1- . فحمد العباس الله وأثنى عليه وقال : إنَّ الله بعث محمّدا كما وصفت نبيا ، وللمؤمنين وليا ...: تاريخ يعقوبى ج 2 ص 124 ، الإمامه والسياسه ج 1 ص 32 وراجع شرح نهج البلاغه ج 2 ص 21 .
- 2- . أتى عمر بن الخطّاب منزل علىّ وفيه طلحه والزبير ورجال من المهاجرين ...: تاريخ الطبرى ج 3 ص 202 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 56 ؛ بلغ أبا بكر وعمر أنّ جماعة من المهاجرين والأنصار قد اجتمعوا مع علىّ بن أبى طالب فى منزل فاطمه بنت رسول الله ، فأثوا فى جماعه حتّى هجموا الدار . . . : الإمامه والسياسه ج 1 ص 30 ، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207 ح 38 ؛ إنّ أبا بكر تفقّد قوما تخلفوا عن بيعته عند علىّ كرم الله وجهه ، فبعث إليهم عمر ...: نفس المصدرين .
- 3- . عن أبى بكر قبيل موته : ما أسى إلاّ على ثلاث خصال صنعته ليتنى لم أكن صنعته ...: تاريخ يعقوبى ج 2 ص 137 ، الخصال ص 171 ح 228 ، تاريخ الطبرى ج 3 ص 430 ، تاريخ الإسلام ج 3 ص 117 ، الأموال ص 144 ح 353 العقد الفرید ج 3 ص 279 ، تاريخ دمشق ج 30 ص 418 و 419 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 46 ، الإمامه والسياسه ج 1 ص 36 .
- 4- . فجاء عمّر ومعه قيس ، فتلقته فاطمه على الباب ، فقالت فاطمه : يابن الخطّاب ! أتراك محرّقا علىّ بابى ؟ !: أنساب الأشراف ج 2 ص 268 ، بحار الأنوار ج 28 ص 389 ؛ وراجع ...: تاريخ الطبرى ج 3 ص 202 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 56 ؛ الاحتجاج ج 1 ص 207 ح 38 ، بحار الأنوار ج 28 ص 356 .
- 5- . فخرجوا وخرج من كان فى الدار ، وأقام القوم أيّاما ، ثمّ جعل الواحد بعد الواحد يبايع ...: تاريخ يعقوبى ج 2 ص 126 .
- 6- . فدقوا الباب ، فلمّا سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها : يا أبت يا رسول الله ! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطّاب وابن أبى قحّافه ؟ ! الاحتجاج ج 1 ص 207 .
- 7- . فلمّا سمع القوم صوتها وبكاءها انصرفوا باكين ، وكادت قلوبهم تتصدّع وأكبادهم تتفطر ، وبقي عمّر ومعه قوم: الإمامه والسياسه ج 2 ص 19 .
- 8- . فخرجت فاطمه فقالت : والله لتخرجنّ أو لأشفنّ شعرى ولأجئنّ إلى الله ...: تاريخ يعقوبى ج 2 ص 126 ؛ وراجع تفسير العياشى ج 2 ص 67 ، بحار الأنوار ج 28 ص 227 ؛ خاتمه المستدرک ج 3 ص 288 ، المسترشد ص 387 ، مناقب آل أبى طالب ج 3 ص 118 .
- 9- . فقال له عمر: ألا تأمر فيه بأمرک ؟ فقال: لا أكرهه على شىء ما كانت فاطمه إلى جنبه ...: الإمامه والسياسه ج 1 ص 19 ، الغدير ج 5 ص 373 ، بحار الأنوار ج 28 ص 357 .

شب فرا می رسد، هوا تاریک می شود، علی علیه السلام همراه با فاطمه علیهما السلام، حسن و حسین علیهما السلام از خانه بیرون می آیند.

آنها در خانه یکی از انصار را می زنند. صاحب خانه با خود می گوید که این وقت شب کیست که در خانه ما را می زند؟ او سراسیمه بیرون می آید، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام را می بیند، فاطمه علیها السلام با او سخن می گوید:

آیا به یاد داری که تو در غدیر حُتم با علی بیعت کردی؟ آیا به یاد داری که پدرم او را به عنوان جانشین و خلیفه خود معین کرد؟

آری، ای دختر رسول خدا.

پس چرا پیمان خود را شکستی؟

اگر علی، زودتر از ابوبکر خود را به سقیفه می رساند ما با او بیعت می کردیم.

آیا می خواستی علی، پیکر پیامبر را به حال خود رها کند و به سقیفه بیاید؟ (1)

او به فکر فرو می رود و از کاری که کرده است اظهار پشیمانی می کند. علی علیه السلام به او می گوید: «وعدہ من و تو، فردا صبح، کنار مسجد، در حالی که موهای سر خود را تراشیده باشی». (2)

او قبول می کند و قول می دهد که فردا، صبح زود آنجا حاضر باشد. اکنون، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام به سوی خانه دیگری می روند.

و همه این سخن ها را با صاحب آن خانه هم می گویند و او هم قول می دهد فردا، صبح زود بیاید. و خانه بعدی .. و باز هم خانه بعدی ...

سیصد و شصت نفر به علی علیه السلام قول می دهند که فردا برای یاری او بیایند، همه آنها عهد و پیمان می بندند که تا پای جان به میدان بیایند و از حق دفاع کنند. علی علیه السلام به سلمان، مقداد، عمّار و ابوذر هم خبر می دهد که فردا صبح در محلّ وعده حاضر شوند (3).

به غیر از سلمان، مقداد، ابوذر، عمار، هیچ کس به محلّ وعده نمی آید.

ص: 33

1- . فاطمه بنت رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیہ و آلہ وسلم علی دابّہ لیلاً فی مجالس الأنصار؛ تسألهم النصره، فکانوا یقولون: یا بنت رسول اللّٰه: الإمامه والسیاسه ج 1 ص 29، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 13.

2- . فأتونی غداً محلّقین...: بحار الأنوار ج 28 ص 259.

3- . فلَمَّا أَمْسَى بَايَعَهُ ثَلَاثُمِئَةً وَسِتُّونَ رَجُلًا عَلَى الْمَوْتِ...: الكافي ج 8 ص 33 ، بحار الأنوار ج 28 ص 241 .

روز هجوم اصلي

5 ربيع الأول، يك سنه

سال 11 هجرى قمرى

ص: 35

هجوم اصلی در روز «پنجم ربیع الأول» واقع شده است، این روز، روز اندوه و مصیبت دوستداران فاطمه علیها السلام می باشد.

در اینجا شرح حوادث این روز را بیان می کنم:

40 آغاز هجوم اصلی

عمر نزد ابوبکر می رود و از او اجازه می گیرد تا برای آوردن علی علیه السلام اقدام کند .

عمر همراه با گروهی از طرفداران به سوی خانه علی علیه السلام به راه می افتند، وقتی نزدیک خانه علی علیه السلام می رسند، فاطمه علیها السلام آنان را می بیند، او سریع در خانه را می بندد. عمر جلو می آید در خانه را می زند و فریاد می زند: «ای علی! در را باز کن و از خانه خارج شو و با خلیفه پیامبر بیعت کن، به خدا قسم، اگر این کار را نکنی، خون تو را می ریزیم و خانه ات را به آتش می کشیم». (1)

اکنون همه منتظر هستند تا علی علیه السلام جواب دهد.

41 فاطمه علیها السلام سخن می گوید

این صدای فاطمه علیها السلام است که به گوش می رسد: «ای گمراهان! از ما چه می خواهید؟»

عمر خیلی عصبانی می شود فریاد می زند:

به علی بگو از خانه بیرون بیاید، و اگر این کار را نکند من این خانه را آتش می زنم!

ص: 37

1- . اخرج یا علیّ إلى ما أجمع علیه المسلمون، وإلاّ قتلناک: مختصر بصائر الدرجات ص 192 ، الهدایه الکبری ص 406 ، بحار الأنوار ج 53 ص 18 ؛ وراجع الهجوم علی بیت فاطمه ص 115 ؛ کتاب سلیم بن قیس ص 150 ، بحار الأنوار ج 28 ص 269.

ای عُمَر! آیا می خواهی این خانه را آتش بزنی؟

به خدا قسم، این کار را می کنم، زیرا این کار از آن دینی که پدرت آورده است، بهتر است. (1)

چگونه شده که تو جرأت این کار را پیدا کرده ای؟ آیا می خواهی نسل پیامبر را از روی زمین برداری؟ (2)

ای فاطمه! ساکت شو، محمّد مرده است، دیگر از وحی و آمدن فرشتگان خبری نیست! (3)

بار خدایا، از فراق پیامبر و ستم این مردم به تو شکایت می کنم. (4)

42 خشم عُمَر

عده ای از همراهان عُمَر چون سخن فاطمه علیها السلام را می شنوند پشیمان می شوند، همه کسانی که صدای فاطمه علیها السلام را می شنوند به گریه می افتند. (5)

عُمَر فریاد می زند: «بروید هیزم بیاورید»، عده ای دارند هیزم می آورند. (6)

چند لحظه می گذرد تا این که هیزم زیادی در اطراف خانه جمع می شود.

عُمَر شعله آتشی را در دست گرفته، به این سو می آید. او فریاد می زند: «این خانه را با اهل آن به آتش بکشید». (7)

43 آتش زدن در خانه

عُمَر جلو می آید، شعله آتش را به هیزم می گذارد، آتش شعله می کشد.

در خانه نیم سوخته می شود. عُمَر جلو می آید و لگد محکمی به در می زند. (8)

فاطمه علیها السلام بین در و دیوار قرار می گیرد، صدای ناله اش بلند می شود. عُمَر در را فشار می دهد، صدای ناله فاطمه علیها السلام بلندتر می شود. میخ در که از آتش داغ شده است در سینه فاطمه علیها السلام فرو می رود. (9)

فریاد فاطمه علیها السلام در فضای مدینه می پیچد: «بابا! یا رسول الله! ببین با دخترت چه می کنند». (10)

ص: 38

1- . فجاء عُمَر ومعه قیس ، فتلقته فاطمه علی الباب ، فقالت فاطمه : یابن الخطّاب !...: أنساب الأشراف ج 2 ص 268 ، بحار الأنوار ج 28 ص 389 .

2- . ويحك يا عمر ، ما هذه الجرأه علی الله وعلی رسوله؟ أتريد أن تقطع نسله من الدنيا وتطفی نور الله...: الهدایه الکبری ص 407 ، بحار الأنوار ج 53 ص 18 .

3- . کفی یا فاطمه ، فلیس محمّد حاضرّاً ولا الملائکه آتیّه بالأمر والنهی والزجر من عند الله ، وما علیّ إلاّ كأحد من المسلمین...: الهدایه

- الكبرى ص 407 ، وراجع أنساب الأشراف ج 2 ص 268 ، بحار الأنوار ج 28 ص 389 ؛ تاريخ الطبرى ج 3 ص 202 ، شرح نهج البلاغه ج 2 ص 56 ، الإمامه والسياسه ج 1 ص 30 ، وراجع الاحتجاج ج 1 ص 207 ح 38 ، بحار الأنوار ج 28 ص 356 .
- 4- . فقالت وهى باكيه: اللهم إلك نشكو فقد نبيك ورسولك وصفيك...: بحار الأنوار ج 53 ص 19 .
- 5- . قال سلمان: فلقد رأيت أبا بكر ومن حوله يبكون ، ما فيهم إلاّ باكٍ، غير عُمَر وخالد بن الوليد والمغيره بن شعبه...: كتاب سليم بن قيس ص 152 ، بحار الأنوار ج 28 ص 270 ، غايه المرام ج 5 ص 317 .
- 6- . وقلت لخالد بن الوليد: أنت ورجالك هلمّوا فى جمع الحطب...: بحار الأنوار ج 28 ص 293 ، بيت الأحزان ص 120 ، كنت ممّن حمل الحطب مع عُمَر إلى باب فاطمه حين امتنع عليّ وأصحابه عن البيعه: بحار الأنوار ج 28 ص 339 .
- 7- . فجاء عُمَر ومعه قيس ، فتلقته فاطمه على الباب ، فقالت فاطمه : يا بن الخطّاب ! أتراك محرّقا عليّ بابى ؟ ! قال : نعم ! : أنساب الأشراف ج 2 ص 268 ، بحار الأنوار ج 28 ص 389 ؛ وراجع: الأمالى للمفيد ص 49 ، بحار الأنوار ج 28 ص 231 : الممل والنحل ج 1 ص 57 .
- 8- . فضرب عُمَر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثمّ دخلوا، فأخرجوا عليّاً عليه السلام ملبياً...: تفسير العياشى ج 2 ص 67 ، بحار الأنوار ج 28 ص 227 .
- 9- . عصر عُمَر فاطمه خلف الباب، ونبت مسمار الباب فى صدرها وسقطت مريضه حتّى ماتت: مؤمر علماء بغداد ص 181 .
- 10- . وهى تجهز بالبكاء تقول: يا أبتاه يا رسول الله ، ابنتك فاطمه تُضرب...: الهدايه الكبرى ص 407 وراجع بحار الأنوار ج 30 ص 294 .

فاطمه علیها السلام به کنار دیوار پناه می برد. عُمَر و یارانش وارد خانه می شوند، خالد بن ولید شمشیر را از غلاف بیرون می کشد و می خواهد فاطمه علیها السلام را به قتل برساند.

ناگهان علی علیه السلام با شمشیرش جلو می آید. درست است پیامبر علی علیه السلام را مأمور کرده تا در بلاها صبر کند، اما اینجا دیگر جای صبر نیست. خالد تا برق شمشیر علی علیه السلام را می بیند شمشیرش را رها می کند. علی علیه السلام به سوی عُمَر می رود، گریبان

اورا می گیرد، عُمَر می خواهد فرار کند. علی علیه السلام او را محکم به زمین می زند، مستی به بینی و گردن او می کوبد. هیچ کس جرأت ندارد برای نجات عُمَر جلو بیاید، همه ترسیده اند. (1)

45 یاد پیمان آسمانی

علی علیه السلام عُمَر را رها می کند و می گوید: «ای عُمَر! پیامبر از من پیمان گرفت که در مثل چنین روزی، صبر کنم. اگر وصیت پیامبر نبود، تو هرگز جرأت نمی کردی وارد این خانه شوی». (2)

اگر علی علیه السلام عُمَر را به قتل برساند، جنگ داخلی روی خواهد داد و بعد از آن، دشمنان به مدینه حمله خواهند کرد، علی علیه السلام می خواهد برای رضایت خدا صبر کند. (3)

46 ریسمان بر گردن علی علیه السلام

هواداران خلیفه به سراغ علی علیه السلام می روند. تعداد آنها زیاد است، آنها با شمشیرهای برهنه آمده اند، علی علیه السلام تک و تنهاست.

آنها می خواهند علی علیه السلام را از خانه بیرون ببرند. هر کاری می کنند نمی توانند او را از جای خود حرکت بدهند.

ص: 39

1- . وسلّ السیف لیضرب فاطمه، فحمل علیه بسیفه فأقسم علی علی علیه السلام فكفّ...: کتاب سلیم بن قیس ص 387.

2- . فوثب علی علیه السلام فأخذ بتلابیه ثمّ نثره فصرعه ووجأ أنفه و رقبتة و همّ بقتله فذكر قول رسول الله...: کتاب سلیم بن قیس ص 586.

3- . فإن هؤلاء خيروني أن يأخذوا ما ليس لهم، أو أقاتلهم وأفرق أمر المسلمين: الشافعي في الإمامة ج 3 ص 243، الصراط المستقيم ج 3 ص 111 بحار الأنوار ج 28 ص 392؛ وراجع الأمل للمفيد ص 155 ح 6؛ الشافعي ج 3 ص 243، بحار الأنوار ج 28 ص 392؛ الطرائف ص 411، المناقب للخوارزمي ص 313، فرائد السمطين ج 1 ص 320، الكافي ج 8 ص 295، علل الشرائع ص 149، الأمل للمطوسي ص 230.

عُمَر دستور می دهد تا ریسمانی بیاورند، ریسمان را بر گردن علی علیه السلام می اندازند، عمر فریاد می زند: «اللّه اکبر، اللّه اکبر»، همه جمعیت با او هم صدا می شوند، آنها

می خواهند علی علیه السلام را به سوی مسجد ببرند تا با خلیفه بیعت کند. (1)

47 فاطمه علیها السلام به میدان می آید

آنها می خواهند علی علیه السلام را از خانه بیرون ببرند، فاطمه علیها السلام از جا بر می خیزد، و در چهار چوبه در خانه می ایستد، او راه را می بندد تا نتوانند علی علیه السلام را ببرند. (2)

عُمَر به قُنْفُذ اشاره می کند، قُنْفُذ با غلاف شمشیر فاطمه علیها السلام را می زند، خود عُمَر هم با تازیانه می زند... (3)

48 شهادت محسن علیه السلام

عُمَر لگد محکمی به فاطمه علیها السلام می زند، اینجاست که صدای فاطمه علیها السلام بلند می شود، او خدمتکار خود را صدا می زند: «ای فضّه مرا دریاب! به خدا محسن علیه السلام مرا کشتند». (4)

49 اجبار به بیعت با خلیفه

ابوبکر به مسجد آمده است. او منتظر است تا علی علیه السلام را برای بیعت بیاورند،

علی علیه السلام را وارد مسجد می کنند، در اطراف ابوبکر عده ای با شمشیر ایستاده اند، عُمَر شمشیر خود را بالای سر علی علیه السلام می گیرد. (5)

ابوبکر به علی علیه السلام می گوید: «من خلیفه پیامبر هستم، تو چاره ای نداری، باید با من بیعت کنی».

علی علیه السلام در پاسخ می گوید: «تو مردم را به دلیل خویشاوندی خویش با پیامبر به بیعت خود فرا خوانده ای، اکنون، من هم به همان دلیل تو را به بیعت با خود فرا می خوانم! تو می دانی من به پیامبر از همه شما نزدیک تر هستم». (6)

ص: 40

1- . فتاویل بعضهم سیوفهم فکاثروه وضبطوه، فآلقوا فی عنقه حبلاً: کتاب سلیم بن قیس ص 151، بحار الأنوار ج 28 ص 270 وراجع الاحتجاج ص 109، بیت الأحران ص 117.

2- . وحالت فاطمه علیها السلام بین زوجها وینهم عند باب البیت، فضربها قُنْفُذ بالسوط علی عضدها...: الاحتجاج ص 109، وراجع بحار الأنوار ج 28 ص 283.

3- . فأرسل إليه الثالثه رجلاً یقال له قنْفُذ، فقامت فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تحول بینة و بین علیّ فضربها: تفسیر العیاشی ج 2 ص 307، بحار الأنوار ج 28 ص 231 وراجع: دلایل الإمامه ص 134، ذخائر العقبی ص 160، بحار الأنوار ج 43 ص

- 4- . قال الذهبي في ترجمه ابن أبي دارام... أنَّ عُمَرَ رفس فاطمه حتّى أسقطت محسنًا: سير أعلام النبلاء ج 15 ص 578 ، وراجع ميزان الاعتدال ج 1 ص 139 ، لسان الميزان ج 1 ص 368 وراجع الملل والنحل ج 1 ص 57 ؛ كامل الزيارات ص 548 ؛ خلد في نارک من صَرَبَ جنبها حتّى أَلقت ولدها...: الأمالى للصدوق ، ص 176 ، المحتضر ص 197 .
- 5- . وعُمَر قائم بالسيف على رأسه وخالد بن الوليد وأبو عبيده الجراح وسالم مولى أبى حذيف...: كتاب سليم بن قيس ص 151 ، الاحتجاج ص 109 ، بحار الأنوار ج 28 ص 270.
- 6- . أخذتم هذا الأمر من الأنصار واحتججتهم عليهم بالقرايه من رسول الله، فأعطوكم المقاده...: الاحتجاج ج 1 ص 95 ، بحار الأنوار ج 28 ص 185 ، الغدير ج 5 ص 371 ، السقيفه وفدك ص 62 ، شرح نهج البلاغه ج 6 ص 11.

ابوبکر به فکر فرو می رود و جوابی ندارد.

عُمَر از جا بلند می شود و رو به ابوبکر می کند و فریاد می زند: «چرا بالای منبر نشسته ای و هیچ نمی گویی؟ آیا دستور می دهی تا من گردن علی علیه السلام را بزنم؟» (1).

شمشیرها در دست هواداران خلیفه می چرخد. عُمَر رو به علی علیه السلام می کند و می گوید: «تو هیچ چاره ای نداری، تو حتماً باید با خلیفه بیعت کنی» (2).

علی علیه السلام رو به او می کند و می گوید: «شیرِ خلافت را خوب بدوش که نیمی از آن برای خودت است، به خدا قسم، حرصِ امروز تو، برای ریاست فرداست» (3).

آنگاه رو به جمعیت می کند و می گوید: «اگر یاورانی وفادار داشتم هرگز کار من به اینجا نمی کشید» (4).

51 دفاع امّ سلمه و امّ ایمن

امّ سَلَمَه، همسر پیامبر و امّ ایمن وارد مسجد می شوند و به عُمَر می گویند: «چقدر زود حسد خود را نسبت به آل محمد نشان دادید؟» عُمَر فریاد می زند: «ما چه کار به سخن زنان داریم؟»، او دستور می دهد تا آنها را از مسجد بیرون کنند (5).

52 فریاد فاطمه علیها السلام در مسجد

ابوبکر بار دیگر فریاد می زند: «ای علی! برخیز و بیعت کن، زیرا اگر این کار را نکنی ما گردن تو را می زنیم».

به راستی چه خواهد شد؟ آیا علی علیه السلام بیعت خواهد کرد؟ شمشیر را بالای سر علی علیه السلام نگاه داشته اند، همه منتظر دستور خلیفه اند.

ناگهان فریادی بلند می شود: «پسرعمویم، علی را رها کنید! به خدا قسم، اگر او را رها نکنید، نفرین خواهیم کرد».

این فاطمه علیها السلام است که (با بدن زخمی و پهلوی شکسته) به یاری علی علیه السلام آمده

ص: 41

1- . فقام عُمَرُ فقال لأبي بكر... ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس محارب لا يقوم فيبايعك، أو تأمر به فنضرب عنقه: كتاب سليم بن قيس ص 107، بحار الأنوار ج 28 ص 276.

2- . فقال عمر: إنك لست متروكاً حتى تباع طوعاً أو كرهاً: الاحتجاج ج 1 ص 95، بحار الأنوار ج 28 ص 185.

3- . فقال عليّ عليه السلام: احلب حلباً لك شطره، اشدد له اليوم ليرد عليك غداً...: نفس المصدرين السابقين.

4- . أما والله لو أنّ أولئك الأربعة رجالاً الذين بايعوني وفوا لي لجاهدتكم في الله...: كتاب سليم بن قيس ص 155، بحار الأنوار ج 28

ص 275.

5- . وأقبلت أمُّ أيمن النوبيه حاضنه رسول الله وأُمُّ سلمه فقالتا: يا عتيق ، ما أسرع ما أبديتم حسدكم لآل محمّد...: كتاب سليم بن قيس
ص 389 ، بحار الأنوار ج 28 ص 301.

است! او بار دیگر فریاد می زند: «به خدا قسم، اگر علی را رها نکنید، گیسوان خود را پریشان می کنم، پیراهن پیامبر را بر سر می افکنم و شما را نفرین می کنم...» (1).

53 فاطمه علیها السلام آماده نفرین است

لرزه بر ستون های مسجد می افتد، گویا زلزله ای در راه است، همه نگران می شوند، نکند فاطمه علیها السلام نفرین کند!!

خلیفه و هواداران او می فهمند که اینجا دیگر فاطمه علیها السلام صبر نخواهد کرد، فاطمه علیها السلام آماده است تا نفرین کند، ترس تمام وجود آنان را فرا می گیرد، چشم های آنان به ستون های مسجد خیره مانده است که چگونه به لرزه در آمده اند! عذاب خدا نزدیک است. (2).

54 سخن سلمان فارسی رضی الله عنه

سلمان (به دستور علی علیه السلام) به سوی فاطمه علیها السلام می دود تا با او سخن بگوید، او می بیند که فاطمه علیها السلام دست های خود را به سوی آسمان گرفته است و می خواهد نفرین کند، سلمان با فاطمه علیها السلام سخن می گوید: «بانوی من! پدر تو برای مردم، مایه رحمت و مهربانی بود...».

فاطمه علیها السلام به یاد مهربانی های پدر می افتد و دست های خود را پایین می آورد، لرزش ستون های مسجد تمام می شود، همه جا آرام می شود. (3).

55 رها کردن علی علیه السلام

خلیفه با ترس و دلهره دستور می دهد که علی علیه السلام را رها کنند، اکنون آنان شمشیر از سر علی علیه السلام برمی دارند و ریسمان را هم از گردنش باز می کنند. علی علیه السلام می تواند به خانه خود برود. آری، تا زمانی که فاطمه علیها السلام هست، نمی توان از علی علیه السلام بیعت گرفت! (4).

ص: 42

1- . بحار الأنوار ج 28 ص 206.

2- . بحار الأنوار ج 28 ص 206.

3- . بحار الأنوار ج 28 ص 206.

4- . عن سلمان الفارسیّ أنّه لمّا استخرج أمير المؤمنين عليه السلام من منزله خرجت فاطمه عليها السلام حتّى انتهت إلى القبر فقالت خلّوا عن ابن عمّی...: بحار الأنوار ج 28 ص 206، ج 43 ص 47.

به نظر می رسد که شواهد تاریخی، شهادت محسن علیه السلام را در روز پنجم ربیع الأول تأیید می کند، در اینجا اشاره به این شواهد می نمایم:

1 روز دوشنبه 28 ماه صفر، پیامبر از دنیا رفت، خط نفاق در همان روز در سقیفه ابوبکر به عنوان خلیفه معین نمود و کسانی که در سقیفه بودند با ابوبکر بیعت کردند.

2 روز 29 ماه صفر، مراسم بیعت عمومی با ابوبکر در «مسجد» برگزار شد.

3 علی علیه السلام پیکر پیامبر را بعد از دو روز دفن نمودند (پیکر پیامبر، سحر روز چهارشنبه دفن شد).

4 علی علیه السلام سه شب از مردم طلب یاری نمود (استنصارهای شبانه). سه روز دیگر مشغول جمع قرآن بود (در این سه روز از خانه بیرون نیامد). جمع این روزها، شش روز می شود.

لازم است ما به گذشت شش روز از بیعت عمومی با ابوبکر (که در 29 ماه صفر بود) توجه کنیم، شش روز بعد از 29 ماه صفر، روز پنجم ربیع الأول است.

فراموش نکنیم که سرتاسر هفته اول ربیع الأول، روزهای حزن و اندوه اهل بیت علیهم السلام است، مهم این است که در این هفته، مجالسی بر پا بشود که مظلومیت آن خاندان را روایت می کند، امید است همه ما در زمره کسانی باشیم که به این سخن امام رضا علیه السلام عمل کرده باشیم: «اگر دوست داری که در بهشت همراه ما باشی، پس در هنگام حزن و اندوه ما، اندوهگین باش و در وقت شادمانی ما شاد باش!» (1).

ص: 43

1- . يَا ابْنَ شَيْبٍ إِنَّ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَأَحْزَنُ لِحُزْنِنَا وَأَفْرَحُ لِفَرَحِنَا: الأُمَالِي لِلصَّدُوقِ ص 130، الإقبال ج 3 ص 30.

روزهای روشن گری

6 ربیع الأول تا روز آخر ربیع الثانی

سال 11 هجری قمری

ص: 45

روزهای دوشنبه و جمعه که فرا می رسد، فاطمه علیها السلام از مدینه به سوی قبرستان اُحد می رود. فاصله بین مدینه تا آنجا تقریباً شش کیلومتر است، او با پای پیاده و آرام آرام این مسافت را طی می کند تا به زیارت قبر حمزه علیه السلام برود. حمزه علیه السلام عموی پیامبر بود و همواره پیامبر را یاری می کرد. در جنگ اُحد که در سال سوم هجری روی داد او مظلومانه شهید شد. (1)

57 دیدار سلمان فارسی

شدت غصه ها و دردهایی که این روزها پیش آمده است، قلب سلمان را به درد می آورد، او دیگر زیاد از خانه بیرون نمی آید، مدتی می گذرد...، یک روز علی علیه السلام به او می گوید: سلمان! آیا تو هم در حق ما، کوتاهی می کنی؟ چرا به دیدار ما نمی آیی؟ به دیدار فاطمه برو! او می خواهد تو را ببیند».

سلمان که پیرمردی سالخورده است، با عجله به سوی خانه فاطمه علیها السلام حرکت می کند... فاطمه علیها السلام به او ماجرای را می گوید:

«امروز در فکر بودم که دشمنان بعد از پیامبر، چقدر در حق ما ستم کردند، ناگهان در باز شد، سه خانم وارد شدند... آنان، سه حوریّه بهشتی بودند، یکی از آنان همسر بهشتی تو بود که به دیدار من آمده بود، آن دو حوریّه دیگر، همسران ابوذر و مقداد بودند».

سلمان به فکر فرو می رود، زنان مدینه چنان دچار ترس و وحشت از حکومت

ص: 47

1- . عن أبي عبد الله قال سمعته يقول عاشت فاطمة بعد أبيها خمسة و سبعين يوماً لم تر كاشرة ولا ضاحكة تأتي قبور الشهداء في كل جمعة مرتين الإثنين والخميس فتقول هاهنا كان رسول الله ص هاهنا كان المشركون: الكافي ج 3 ص 228.

شده اند که دیگر به این خانه نمی آیند، فاطمه علیها السلام دلتنگ شده است و خدا سه

حوریه بهشتی را به زمین فرستاده است تا به دیدار او بروند و با او سخن بگویند.

سپس فاطمه علیها السلام ظرفی از خرما به سلمان می دهد که از بهترین بهشت است. (1)

58 مبارزه اقتصادی فاطمه علیها السلام

فاطمه علیها السلام از یک طرف داغدار پدر است ، هنوز مصیبت او را فراموش نکرده است ، از طرف دیگر مظلومیت علی علیه السلام ، قلب او را به درد آورده است . اگر چه فاطمه علیها السلام بیمار شده است ، اما هنوز به فکر یاری امام خود است. فاطمه علیها السلام کسی است که سالیانه هفتاد هزار دینار سرخ درآمد دارد. آیا می دانی این مقدار یعنی چقدر پول ؟ بیش از سیصد کیلو طلای سرخ! (2)

59 تصمیم برای غصب فدک

در گوشه ای از مدینه جلسه ای تشکیل شده است . در این جلسه خلیفه همراه با عمر و جمع دیگری حضور دارند . عمر مشغول سخن گفتن با خلیفه است:

ای خلیفه ! تو می دانی که مردم بنده دنیا هستند و همه به پول علاقه دارند ، تو باید فدک را از فاطمه بگیری تا مردم به این خاندان علاقمند نشوند. (3)

اما فدک از آن فاطمه است ، همه مردم این را می دانند ، سه سال است که فدک در دست اوست .

من فکر همه چیز را کرده ام ، فقط کافی است نماینده و کارگزار فاطمه را از فدک بیرون کنی .

ابوبکر سخن عمر را قبول می کند ، عده ای را مأمور می کند تا به فدک بروند و کارگزار فاطمه علیها السلام را از آنجا بیرون کنند .

60 اعتراض علی علیه السلام به غصب فدک

علی علیه السلام به ابوبکر این نامه را می نویسد: «به خدا قسم ، اگر اجازه داشتم با شما

ص: 48

1- . وقد وهب جدك محمد 6 أمك فاطمه 3 فدكاً والعوالی... وكان دخلها... فی رواية غیره سبعون ألف دینار: كشف المهجه ص 123 ، بیت الأحران ص 179.

2- . وقد وهب جدك محمد صلى الله عليه وآله وسلم أمك فاطمه علیها السلام فدكاً والعوالی... وكان دخلها... فی رواية غیره سبعون ألف دینار: كشف المهجه ص 123 ، بیت الأحران ص 179.

3- . لَمَّا ولى أبو بكر بن أبي قحافة ، قال له عمر: إنَّ الناس عبید هذه الدنيا، لا يريدون غيرها... مستدرک الوسائل ج 7 ص 290 ، بحار الأنوار ج 29 ص 194 ، جامع أحاديث الشيعة ج 8 ص 572.

جنگ می کردم و با شمشیر خود همه شما را به سزای کارهایتان می رساندم... من همان کسی هستم که در جنگ ها به استقبال مرگ می رفتم، آیا یادتان هست چگونه به قلب دشمن، حمله می کردم؟ اما من امروز در مقابل همه سختی ها صبر می کنم».

61 ترس شدید ابوبکر

ابوبکر دستور می دهد تا مردم در مسجد جمع شوند، او می خواهد برای مردم سخنرانی کند. ابوبکر چنین می گوید: «ای مردم! من می خواستم پول فدک را صرف تقویت سپاه اسلام بنمایم، اما علی با این نظر مخالفت کرده و مرا تهدید کرده است، گویا او با اصل خلافت من مخالف است. من از همان روز اول، از درگیر شدن با علی می ترسیدم و از جنگ با او گریزان بودم» (1).

62 عُمَر، خلیفه را دلداری می دهد

عُمَر برمی خیزد و چنین می گوید: «خلیفه! چرا این قدر ترسو و ضعیف هستی؟ من چقدر زحمت کشیدم تا این خلافت را برای تو آماده کردم، اما تو حاضر نیستی از آن بهره مند بشوی. من بودم که نیروهای شایسته و کاردان را گرد تو جمع کردم و دشمنانت را آرام کردم. اگر من با تو نبودم علی، استخوان های تو را در هم شکسته بود... از تهدید علی وحشت نکن» (2).

چه بسا که سخنان ابوبکر و عمر، چیزی جز عوام فریبی نباشد، آنان قبلاً با هم هماهنگ کرده بودند و این سخنان را گفتند تا مردم را فریب بدهند.

63 طلب یاری از معاذ

«معاذ» از بزرگان انصار است، زمانی که پیامبر در مکه بود و بت پرستان او را اذیت و آزار می کردند، معاذ همراه با 74 نفر از مردم مدینه به مکه رفت، با پیامبر دیدار کرد و از آن حضرت خواست تا به مدینه هجرت کند. همه آنان با پیامبر

ص: 49

1- . معاشر المهاجرین والأنصار... وهو ذا بیرق وعیداً ویرعد تهدیداً ایلاءً بحقّ نبیّه أن یمضخها دماً ذعافاً، واللّه لقد استقلتُ منها فلم أقلّ...: الاحتجاج ج 1 ص 129، بحار الأنوار ج 29 ص 143، بیت الأحران ص 140.

2- . سبحان الله، ما أهلك فؤدک وأصغر نفسک! صفتُ لک سجلاً لشریها فأبیت أن تظماً كظمانک...: الاحتجاج ج 1 ص 129، بحار الأنوار ج 29 ص 143، بیت الأحران ص 182.

پیمان بستند که از او و خاندانش دفاع کنند، ولی آنان بعد از پیامبر، پیمان خود را فراموش کردند و از حکومت ظلم و ستم طرفداری کردند.

اکنون فاطمه علیها السلام نزد معاذ می رود به او می گوید:

ای معاذ! آیا پیمان «عقبه» را به یاد داری؟

آری.

ای معاذ! اکنون ابوبکر فدک را از من گرفته است و کارگزار مرا از آنجا خارج کرده است. من آمده ام تا تو مرا یاری کنی و حق مرا از ابوبکر بگیری!

یاری من چه فایده ای دارد؟ من یک نفر هستم و کاری نمی توانم بکنم!

فاطمه علیها السلام وقتی این سخن را می شنود از جا برمی خیزد، او آخرین سخن خود را به معاذ می گوید: «به خدا قسم، دیگر با تو حرف نمی زنم تا من و تو نزد پیامبر جمع شویم!». (1)

اگر آن روز معاذ فاطمه علیها السلام را یاری می کرد، مسیر تاریخ عوض می شد.

64 نقشه ترور علی علیه السلام

جلسه ای در خانه ابوبکر با حضور عده ای برگزار می شود، در این جلسه خالد بن ولید هم حضور دارد، آنها از خالد می خواهند که فردا صبح، هنگام نماز، علی علیه السلام را به قتل برساند. (2)

اسماء بنت عمیس، همسر ابوبکر است، اما این زن با شوهرش از زمین تا آسمان تفاوت دارد، این زن از شیعیان علی علیه السلام است (3).

اسماء کنیز خود را صدا می زند و به او می گوید:

همین الان به خانه علی علیه السلام برو، و سلام مرا به او برسان و این آیه قرآن را بخوان و برگرد.

کدام آیه؟

آیه 20 سوره قصص، آنجا که خدا از زبان دوست حضرت موسی علیه السلام می گوید: «ای موسی، مردم می خواهند تو را بکشند پس هر چه زودتر از این شهر خارج

ص: 50

1- قال: فانتهدت إلی معاذ بن جبل فقالت: یا معاذ بن جبل! إنی قد جئتک مستنصره، وقد بایعت رسول اللّٰه علی أن تنصره وذریته وتمنع ممّا تمنع منه نفسک وذریّتک: بحار الأنوار ج 29 ص 190.

- 2- . بعث أبو بكر إلى عُمَرَ فدعاه ثم قال له: أما رأيت مجلس عليّ معنا... الاحتجاج ج 1 ص 124 ، بحار الأنوار ج 29 ص 131 .
- 3- . أسماء بنت عُميس الخثعميه ، صحابيه ، تزوّجها جعفر بن أبي طالب ثم أبو بكر: تقريب التهذيب ج 2 ص 629 ، راجع تهذيب التهذيب ج 3 ص 281 ، لسان الميزان ج 7 ص 522 ، الإعلام للزركلي ج 1 ص 306.

کنیز به در خانه فاطمه علیها السلام رسیده است ، او در می زند ، علی علیه السلام در را باز می کند ، کنیز آیه قرآن را می خواند .

علی علیه السلام در جواب می گوید: «سلام مرا به اسماء برسان و بگو خداوند نگهبان علی است» . کنیز خداحافظی می کند و به خانه برمی گردد. (1)

65 نماز صبح و پشیمانی ابوبکر

مردم آماده می شوند تا نماز خود را با ابوبکر بخوانند، علی علیه السلام در گوشه ای از مسجد، نماز خودش را می خواند، خالد در مکان مناسبی قرار می گیرد.

نماز برپا می شود، طرفداران ابوبکر به او اقتدا می کنند، آخر نماز است ، ابوبکر تشهد می خواند . الآن وقت آن است که ابوبکر سلام نماز را بخواند.

اما چرا او سکوت کرده است؟ گویا او نمی داند چه کند. سلام نماز را بدهد یا نه؟ اگر سلام بدهد خالد شمشیر خواهد کشید .

ابوبکر قبل از سلام می گوید: یا خالد! لا تَفْعَلَنَّ ما أَمَرْتُكَ: ای خالد! آنچه گفتم انجام نده!

و سپس سلام می دهد.

اکنون علی علیه السلام از جای خود برمی خیزد ، و رو به خالد می کند:

ای خالد ، خلیفه به تو چه دستوری داده بود ؟

به من گفته بود که گردن تو را بزنم .

در این هنگام، علی علیه السلام دست می برد و با یک حرکت ، خالد را بر زمین می اندازد و گلوی او را می گیرد . خالد فریاد می زند و مردم را به کمک می طلبد ، عباس عموی پیامبر جلو می آید و از علی علیه السلام می خواهد خالد را رها کند. (2)

66 خطبه فاطمه علیها السلام

وقتی فاطمه علیها السلام متوجه می شود که خلیفه برای کشتن علی علیه السلام نقشه ریخته است

ص: 51

1- . لئن قعد مقعداً مثله لیفسدنّ أمرنا...: تفسیر القمّی ج 2 ص 158 ، تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 188 ، غایه المرام ج 5 ص 349.

2- . ثمّ التفت إلى خالد فقال: یا خالد، لا تفعلنّ ما أمرتک، والسلام علیکم ورحمه اللّٰه وبرکاته...: نفس المصادر السابقه.

بسیار ناراحت می شود .

آنها حقّ علی علیه السلام را گرفتند ، فدک را غصب کردند ، اکنون می خواهند علی علیه السلام را هم از فاطمه علیها السلام بگیرند . دیگر نمی توان سکوت کرد ، وقت فریاد است .

فاطمه علیها السلام می داند که امروز تمام حقّ در قامت علی علیه السلام جلوه کرده است و او برای

یاری علی علیه السلام به مسجد می آید .

فاطمه علیها السلام در گوشه ای از مسجد می نشیند ، در همان جا پرده ای می زنند . سکوت بر فضای مسجد ، سایه افکنده است . (1)

67 سخنان آتشین فاطمه علیها السلام

فاطمه علیها السلام سخن خود را آغاز می کند: «من خدای بزرگ را برای همه آن نعمت هایی که به ما داده است شکر می کنم ، من گواهی می دهم که پدرم ، محمّد فرستاده اوست ...».

او سخن خویش را این گونه ادامه می دهد: «شما سخن پیامبر خود را در مورد علی رها کردید و به دنبال هوس های خود رفتید ، شما به خاندان پیامبر خود خیانت کردید ...».

سپس رو به انصار (مردم مدینه) می کند و می گوید: «ای کسانی که دین پدرم را یاری کردید ! چرا به دادخواهی من جواب نمی دهید ؟...» (2)

68 پاسخ ابوبکر

ابوبکر با صدای بلند به فاطمه علیها السلام می گوید: «...من خدا را شاهد می گیرم که از پیامبر شنیدم که فرمود: «ما پیامبران ، هیچ ثروتی از خود به ارث نمی گذاریم ، ما فقط ، علم و حکمت به ارث می گذاریم ، و هر چه از ما باقی بماند برای همه مردم است» . (3)

69 پاسخ فاطمه علیها السلام به ابوبکر

ص: 52

1- . لَمَّا مَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعَمْرُ عَلِيٍّ مَنَعَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَدَكَأَ وَبَلَّغَهَا ذَلِكَ ، لَأَثَّ خَمَارَهَا عَلِيٌّ رَأْسَهَا ، أَوْ اشْتَمَلَتْ بِجَلْبَابِهَا...: الاحتجاج ج 1 ص 131 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 315 ، بيت الأحران ص 141.

2- . الحمد لله على ما أنعم، وله الشكر على ما ألهم... أيها الناس: اعلّموا إني فاطمه وأبي محمّد صلّى الله عليه وآله...: بحار الأنوار ج 29 ص 224 ، بلاغات النساء ص 13 ، بيت الأحران ص 143 ، وراجع دلائل الإمامة للطبري ص 30 ، كشف الغمّة ج 1 ص 180 ، السقيفة وفدك ص 139 ، علل الشرائع ج 1 ص 248 ، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 3 ص 567 ، جامع أحاديث الشيعة ج 1 ص 475.

3- . فأجابها أبو بكر فقال: يا بنت رسول الله، لقد كان أبوك بالموثّنين عطفواً كريماً ، رؤفاً رحيماً...: الاحتجاج ج 1 ص 141 ، بحار الأنوار ج 29 ص 230.

صدای فاطمه علیها السلام در فضای مسجد می پیچد: «ای ابوبکر! قرآن می گوید که سلیمان از داوود ارث برد، مگر داوود پیامبر نبود، پس چگونه شد که سلیمان از او ارث برد؟...» (1).

70 نجوای فاطمه علیها السلام با قبر پدر

اکنون، فاطمه علیها السلام رو به قبر پیامبر می کند و چنین می گوید: «تا زمانی که تو زنده بودی همه مردم به من احترام می گذاشتند و من پیش همه عزیز بودم، ولی اکنون که تو از میان ما رفته ای، در حق من ستم می کنند و من هر لحظه در فراق تو اشک می ریزم» (2).

مسجد سراسر اشک و گریه می شود، سر و صداها بلند می شود، هیاهویی بر پا می گردد. (3).

71 نگرانی ابوبکر از عذاب

یک روز از خطبه فاطمه علیها السلام می گذرد، خلیفه برای فریب افکار عمومی، به تکاپو می افتد. او به عمر چنین می گوید:

دیدید که فاطمه چگونه مرا از عذاب فردای قیامت ترساند.

تو نماز بخوان، دین خدا را به پا دار، به مردم احسان و نیکی کن، دیگر نگران نباش، مگر قرآن نخوانده ای؟

چطور؟

قرآن در سوره هود در آیه 114 می گوید: «کارهای خوب، گناهان را پاک می کند»، تو فاطمه را ناراحت کرده ای اما این یک گناه است وقتی تو کارهای خوب زیادی انجام دهی می توانی آن گناه را از بین ببری.

ای عمر، تو چقدر غصه و غم های مرا بر طرف ساختی، خدا تو را برای من نگه دارد. (4).

البته مشخص است که ناراحتی ابوبکر، سیاست او بود، اگر او واقعاً پیشمان بود

ص: 53

1- . فقالت: سبحان الله! ما كان أبى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن كتاب الله صادفاً، ولا لأحكامه مخالفاً، بل كان يتبع أثره... الاحتجاج ج 1 ص 141، بحار الأنوار ج 29 ص 230، أعيان الشيعة ج 1 ص 317، وراجع شرح الأخبار ج 3 ص 36، دلائل الإمامة ص 117، الاحتجاج ج 1 ص 138، بحار الأنوار ج 29 ص 226، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 450، المبسوط للسرخسي ج 12 ص 30؛ مسند أحمد ج 1 ص 9، صحيح البخاري ج 5 ص 82، صحيح مسلم ج 5 ص 153، سنن الترمذي ج 2 ص 23، عمده القاري ج 17 ص 257، صحيح ابن حبان ج 11 ص 152، التمهيد لابن عبد البر ج 8 ص 152، كنز العمال ج 5 ص 604.

2- . ثم التفتت إلى قبر أبيها وتمثلت بأبيات صفيه... دلائل الإمامة ص 118، وراجع: الكافي ج 8 ص 376، مختصر بصائر الدرجات ص 192، الهداية الكبرى ص 406، شرح الأخبار ج 3 ص 39، الأمامي للمفيد ص 41 وراجع مناقب آل أبي طالب ج 1 ص 208، الغدير ج 4 ص 418، أعيان الشيعة ج 1 ص 323.

3- . فلم ير الناس أكثر باكٍ ولا باكية منهم يومئذٍ... السقيفة وفدك ص 101، شرح نهج البلاغه ج 16 ص 212.

4- . فضرب بيده على كتف عمّر وقال: رب كره فرجتها يا عمر...: نفس المصدر .

باید حکومت را به علی علیه السلام تحویل می داد.

72 توهین ابوبکر به خاندان عصمت!

مسجد پر از جمعیت شده است ، ابوبکر بالای منبر می رود و چنین می گوید: «او رویاهی است که شاهدش دم اوست . او همانند امّ طحّال است ، همان زنی که دوست داشت نزدیکان او دامن آلوده باشند . ببینید او چگونه فتنه انگیزی می کند . نگاه کنید او چگونه دیگران را به یاری خود دعوت می کند».(1)

به راستی منظور ابوبکر از این سخن ها کیست؟

یعنی او چه کسی را رویاه می داند، چه کسی دم رویاه است؟

خدای من! نکند منظور او...

ای قلم، بگذار آنچه را می دانم بنویسم، اگر چه حقیقت تلخی است، اما من قول داده ام همه آنچه را می دانم برای دوستان خوبم بنویسم.

بانوی من! آیا به من اجازه می دهی در این کتاب، این جمله را بنویسم؟ تو که از عشقی که این قلم به نام و مرام تو دارد آگاه هستی، من می خواهم بنویسم تا همه بدانند تو چقدر مظلوم هستی...

منظور ابوبکر این است: «فاطمه علیها السلام برای برپا نمودن فتنه ، علی علیه السلام را جلو انداخته است و او را شاهد خود قرار داده است .»

به راستی امّ طحّال چه کسی بوده است؟ او زن بدکاره ای بود که در روزگار جاهلیت به فسق و فجور مشهور بود ، او زنان فامیل خود را به زنا تشویق می کرد ، اکنون ابوبکر ، چه کسی را به آن زن تشبیه می کند ؟

73 اعتراض امّ سلّمه

امّ سلّمه (همسر پیامبر) فریاد برمی آورد: «ای ابوبکر! آیا تو به فاطمه چنین طعنه می زنی ؟ مگر نمی دانی فاطمه ، همچون جان پیامبر و پاره تن اوست؟... چرا فراموش کرده اید که شما در حضور پیامبر هستید و او شما را می بیند؟ وای بر

ص: 54

1- . ایها الناس، ما هذه الرّعه إلی کلّ قاله ؟ این کانت هذه الأمانی فی عهد رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه وآله ؟ ألا من سمع فلیقل...: السقیفه وفدک 104 ، شرح نهج البلاغه ج 16 ص 215 ، بحار الأنوار ج 29 ص 326 ، قاموس الرجال ج 12 ص 323 ؛ وراجع دلائل الإمامه ص 122.

شما ، به زودی سزای کارهای خود را خواهید دید» (1).

ابوبکر دستور می دهد تا حقوق یک سال ام سلمه را قطع کنند (2).

74 اذان بلال

یک روز، فاطمه علیها السلام به یاد روزگار پدر و اذان بلال می افتد . بلال با خود عهد کرده است که بعد از وفات پیامبر ، دیگر اذان نگوید ، به بلال خبر می دهند که فاطمه علیها السلام دوست دارد صدای اذان تو را بشنود .

بلال به مسجد می آید و آماده است تا موقع اذان شود و برای شادی دل فاطمه علیها السلام اذان بگوید :

«اللّٰهُ أَكْبَرُ ، اللّٰهُ أَكْبَرُ» ، این صدای بلال است که به گوش می رسد . صدای ناله فاطمه علیها السلام بلند می شود وقتی که بلال می گوید: «أشهد أنّ محمّداً رسول اللّٰه» . فاطمه علیها السلام مضجّه می زند و بی هوش بر روی زمین می افتد ، به بلال می گویند: «دیگر اذان نگو که فاطمه علیها السلام دیگر طاقت ندارد» ، بلال اذان خود را قطع می کند (3).

75 یاد پدر مهربان

فاطمه علیها السلام همیشه دستمال بر سر خود بسته است . هر وقت که او حسن و حسین علیهما السلام را می بیند اشکش جاری می شود ، زیرا با دیدن آنها ، خاطراتی برای او زنده می شود .

فاطمه علیها السلام چنین می گوید: «حسن جانم ! حسین جانم ! آیا به یاد دارید چگونه پیامبر شما را در آغوش می گرفت و می بوسید؟ او که شما را خیلی دوست داشت کجا رفت ؟ چرا او به اینجا نمی آید و شما را در آغوش نمی گیرد؟» (4).

ص: 55

1- . ألمثل فاطمه بنت رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم يُقال هذا القول ؟ هي واللّٰه الحوراء بين الإنس والنفس للنفس ، زُيِّت في حجور الأتقياء...: شرح نهج البلاغه ج 16 ص 215 ، بحار الأنوار ج 29 ص 328.

2- . فخرمت أم سلمه عطاها في تلك السنه...: نفس المصدرين.

3- . إني أشتهي أسمع صوت مؤن أبي بالأذان، فبلغ ذلك بلالاً وكان امتنع من الأذان بعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، فأخذ في الأذان...: كتاب من لا يحضره الفقيه ج 1 ص 297 ، منتهى المطلب ج 4 ص 436 ، بحار الأنوار ج 43 ص 157 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 319 .

4- . وروى أيضاً أنّها صلّى اللّٰه عليها ما زالت بعد أبيها مُعصّبه به الرأس ، ناحله الجسم ، منهده الركن ، باكيه العين...: روضه الواعظين ص 150 ، مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 137 ، بحار الأنوار ج 43 ص 181 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 319.

روزهای اندوه

1 ربیع الثانی تا 12 جمادی الأولى

سال 11 هجری قمری

ص: 57

فاطمه علیها السلام تصمیم می گیرد نزد خلیفه برود و با او سخن بگوید:

ای ابوبکر! تو که ادعا می کنی خلیفه پیامبر هستی، چرا فدک مرا غضب نموده ای و کارگزار مرا از فدک اخراج کرده ای؟ (1)

مگر فدک، مالِ توست؟

ایا نشنیده ای که پیامبر فدک را به من بخشید؟

ای دختر رسول خدا، برو برای این سخن خود شاهد بیاور. (2)

با آن که حق با فاطمه علیها السلام بود و لازم نبود شاهی بیاورد، زیرا فدک مدت ها در تصرف او بود، ولی در اینجا او قبول می کند و می رود تا شاهد بیاورد. آن روز که پیامبر، فدک را به فاطمه علیها السلام داد أم ایمن و علی علیه السلام شاهد بودند.

77 أم ایمن شهادت می دهد

فاطمه علیها السلام به خانه أم ایمن می رود و جریان را برای او تعریف می کند.

أم ایمن بر می خیزد و همراه با فاطمه علیها السلام به مسجد می آید، علی علیه السلام هم می آید.

أم ایمن رو به ابوبکر می کند و می گوید:

ای ابوبکر، من از تو سؤالی دارم.

چه سؤالی؟

بگو بدانم آیا شنیده ای که پیامبر فرمود: «أم ایمن، زنی از زنان بهشت است»؟ (3)

ص: 59

1- . ادعیت مجلس اُبی و اُنّک خلیفته، و جلست مجلسه، ولو کانت فدک لک ثم استوهبتها منک لوجب ردّها علیّ...: الاختصاص ص 185، بحار الأنوار ج 29 ص 192.

2- . فجاءت فاطمه علیها السلام إلى اُبی بکر فقالت: یا ابا بکر، لِمَ تمنعنی میراثی من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم وأخرجت وکیلی من فدک...: الاحتجاج ج 1 ص 122، بحار الأنوار ج 29 ص 128، بیت الأحران ص 133.

3- . فقال: لا أشهدُ یا ابا بکر حتّی احتجّ علیک بما قال رسول الله، أنشدک بالله أَلست تعلم أنّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم...: الاحتجاج ج 1 ص 122، بحار الأنوار ج 29 ص 128، تفسیر القمّی ج 2 ص 155، تفسیر نور الثقلین ج 4 ص 186، الطبقات الکبری ج 8 ص 224، تاریخ دمشق ج 4 ص 302، سیر أعلام النبلاء ج 2 ص 224، الإصابه ج 8 ص 359؛ إنّ أم ایمن امرأه من أهل الجنة: الخرائج والجرائح ج 1 ص 113، وراجع: الکافی ج 2 ص 405، الاختصاص ص 183.

اگر قبول داری که من از اهل بهشتم ، اکنون ، شهادت می دهم که پیامبر فدک را به فاطمه علیهاالسلام بخشید . (1)

علی علیه السلام هم شهادت می دهد که پیامبر فدک را به فاطمه علیهاالسلام داده است .

ابوبکر به فکر فرو می رود ، او دیگر در نزد مردم چاره ای ندارد و تصمیم می گیرد تا فدک را به فاطمه علیهاالسلام برگرداند .

فاطمه علیهاالسلام از ابوبکر می خواهد تا سندی به او دهد که همه بدانند فدک از آن اوست . ابوبکر کاغذی را می طلبد و در آن می نویسد که فدک از آن فاطمه علیهاالسلام است . (2)

78 عُمر سند فدک را پاره می کند

عُمر از ماجرا باخبر می شود، سریع به میان کوچه می دود، او می خواهد هر چه زودتر خود را به فاطمه علیهاالسلام برساند.

خدای من! او راه را بر فاطمه علیهاالسلام می بندد و می گوید: «این نوشته را به من بده». فاطمه علیهاالسلام نامه را نمی دهد ، عُمر سیلی به صورت او می زند و هر طور که شده سند را می گیرد و آن را پاره می کند . (3)

اشک در چشمان فاطمه علیهاالسلام حلقه می زند، چرا هیچ کس به یاری دختر پیامبر نمی آید؟

79 ترس از گریه فاطمه علیهاالسلام

فاطمه علیهاالسلام دیگر از این مردم خسته شده است ، این مردم به سخنان او گوش نکردند و دشمن او را یاری کردند ، آنها علی علیه السلام را خانه نشین کردند ، فرزند او ، محسن علیه السلام را کشتند .

فاطمه علیهاالسلام دیگر از این دنیا خسته است ، بیماری او شدت یافته است ، او شب و روز گریه می کند . صدای گریه فاطمه علیهاالسلام ، فریاد مظلومیت است .

ص: 60

-
- 1- . فجاءت بأمّ أيمن وعلیّ علیه السلام، فقال أبو بكر: يا أمّ أيمن إنك سمعت من رسول الله يقول في فاطمه...: الاختصاص ص 183 .
 - 2- . فكتب لها كتاباً ودفعه إليها...: الاحتجاج ج 1 ص 122 ، بحار الأنوار ج 29 ص 128 ، جامع أحاديث الشيعة ج 25 ص 116 .
 - 3- . يا بنت محمد ، ما هذا الكتاب الذي معك ؟ فقالت: كتاب كتب لي أبو بكر بردّ فدك ، فقال : هلمّيه إليّ...: الاختصاص ص 185 ، بحار الأنوار ج 29 ص 192 ...: الاحتجاج ج 1 ص 122 ، بحار الأنوار ج 29 ص 128 ، جامع أحاديث الشيعة ج 25 ص 116 ، تفسير القمّي ج 2 ص 155 ، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 186 .

او با گریه حق را یاری می کند .

اکنون ، فاطمه علیها السلام به سوی قبر پدر می رود . فاطمه علیها السلام قبر پدر را در آغوش می گیرد و می گوید: «ای پدر ، بعد از رفتن تو مردم ما را تنها گذاشتند ، صبر من دیگر تمام شده است . بار خدایا ! مرگ مرا سریع برسان که زندگی دنیا برای من تیره و تار شده است» . (1)

او در کنار قبر پدر بی هوش می شود. زنان مدینه به سوی او می دوند ، آب می آورند و بر صورتش می ریزند تا به هوش آید . (2)

همه از خود این سؤل را دارند : «چرا باید یگانه دختر پیامبر این گونه گریه کند ؟» .

80 اعتراض همسایه ها

گریه فاطمه علیها السلام دل هر کس را به درد می آورد . حکومت به این نتیجه می رسد که هر طور هست باید صدای گریه فاطمه علیها السلام را خاموش کند . آنان نقشه ای می کشند ، با بعضی از همسایه ها سخن می گویند...

چند نفر از همسایگان نزد علی علیه السلام آمده اند و دارند با او سخن می گویند .

فاطمه هم شب گریه می کند هم روز ، ما از تو می خواهیم سلام ما را به او برسانی و به او بگویی که یا شب گریه کند و روز آرام باشد تا ما بتوانیم استراحت کنیم ، یا روز گریه کند و شب آرام باشد ، ما نیاز به آرامش داریم .

باشد ، من به فاطمه می گویم . (3)

علی علیه السلام به خانه خود حرکت می کند ، سخن همسایه ها را به فاطمه علیها سلام می گوید ، فاطمه علیها سلامدر پاسخ می گوید: «علی جان ! من به زودی به دیدار خدا می روم» . (4)

81 گریه در بقیع

فاطمه علیها السلام را از گریه کردن منع کردند ، او دیگر نباید به کنار قبر پیامبر بیاید و گریه کند . او اوّل صبح ، از خانه بیرون می رود و به سوی قبرستان بقیع می رود . حسن و

ص: 61

1- . ثمّ زفرت زفره وأنت أنّه كادت روحها أن تخرج، ثم قالت: قلّ صبري...: بحار الأنوار ج 43 ص 177 ، هامش سبل الهدى والرشاد ج 12 ص 287.

2- . فتبادرن النسوان إليها وصبين الماء على صدرها ووجهها...: الموسوعة الكبرى عن فاطمه الزهراء ج 14 ص 26.

3- . أخذت بالبكاء والعيول ليلها ونهارها، وهي لا ترقأ دمعها ولا تهدأ زفرتها، فاجتمع شيوخ أهل المدينة...: بحار الأنوار ج 43 ص 177 ، بيت الأحزان ص 165.

4- . يا بنت رسول الله، إنّ شيوخ المدينة يسألونني أن أسألك إمّا تبكين أباك ليلاً وإمّا نهاراً...: نفس المصدرين.

حسین علیهما السلام نیز همراه او هستند . او در گوشه ای از قبرستان می نشیند و شروع به گریه می کند . آنجا درخت کوچکی هست ، فاطمه علیها السلام زیر سایه درخت می نشیند و به گریه خود ادامه می دهد .

چند نفر با تبر به سوی بقیع می روند و آن درخت را قطع می کنند .

فردا صبح، فاطمه علیها السلام با حسن و حسین علیهما السلام به سوی بقیع می آید . آفتاب بالا آمده است ، اما اینجا دیگر درختی نیست تا فاطمه علیها السلام زیر سایه اش بنشیند . (1)

82 بنای بیت الأحران

علی علیه السلام برای دیدن فاطمه علیها السلام آمده است . او می بیند که فاطمه علیها السلام در آفتاب نشسته است ، علی علیه السلام برای او بیت الأحران (خانه غم ها) می سازد . سایبانی کوچک برای گریه کردن فاطمه علیها السلام . (2)

83 زنان مدینه به عیادت می آیند

خبری در شهر می پیچد: «بیماری فاطمه علیها السلام شدید شده است ، او دیگر نمی تواند از خانه بیرون بیاید» . عده ای از زنان مدینه به عیادت او می آیند .

آنها در کنار فاطمه علیها السلام می نشینند و حال او را می پرسند .

فاطمه علیها السلام رو به آنان می کند و می گوید: «بدانید که من از شوهران شما ناراضی هستم ، زیرا آنها ما را تنها گذاشتند و به دنبال هوس های خود رفتند . عذاب بسیار سختی در انتظار آنها می باشد ، وای بر کسانی که دشمن ما را یاری کردند» .

زنان مدینه با شنیدن سخنان فاطمه علیها السلام به گریه می افتند . (3)

84 عذر بدتر از گناه

زنان مدینه نزد شوهران خود می روند و به آنها می گویند که فاطمه علیها السلام دست شما ناراضی است . بزرگان این شهر به سوی خانه فاطمه علیها السلام می آیند . آنها

می خواهند از فاطمه علیها السلام معذر خواهی کنند .

ص: 62

1- . وکانت 3 إذا أصبحت قدّمت الحسن والحسين عليهما السلام أمامها وخرجت إلى البقيع باكية...: الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج 14 ص 194.

2- . ثمّ إنّه بنى لها بيتاً فى البقيع نازحاً عن المدينة يُسمّى «بيت الأحران»...: بحار الأنوار ج 43 ص 174.

3- . لَمَّا مرضت سيّدتنا فاطمة عليها السلام المرضة التي توقّيت فيها ، دخلت عليها نساء المهاجرين والأنصار ليعدنّها...: الاحتجاج ج 1

ص 146 ، بحار الأنوار ج 43 ص 159 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 320.

آنها به فاطمه علیها السلام چنین می گویند: «ای سرور زنان! اگر علی زودتر از بقیه به سقیفه می آمد ما با او بیعت می کردیم ولی ما چه کنیم؟ علی به سقیفه نیامد و ما ناچار شدیم با ابوبکر بیعت کنیم» .

فاطمه علیها السلام رو به آنها می کند و می گوید: «از پیش من بروید ، من نمی خواهم شما را ببینم» . همه ، سرهای خود را پایین می اندازند . (1)

85 عیادت ابوبکر و عمر از فاطمه علیها السلام

ابوبکر و عمر وارد خانه فاطمه علیها السلام می شوند ... فاطمه روی خود را برمی گرداند ، ابوبکر می گوید: «ای دختر پیامبر! آیا می شود ما را ببخشی؟» . (2)

فاطمه علیها السلام همان طور که روی خود را به دیوار کرده است به او می گوید: «آیا تو حرمت ما را نگاه داشتی تا من تو را ببخشم؟» (3) سپس فاطمه علیها السلام به آنان می گوید:

آیا شما از پیامبر این سخن را نشنیدید: «فاطمه، پاره تن من است و من از او هستم ، هر کس او را آزار دهد مرا آزار داده است و هر کس مرا آزار دهد خدا را آزرده است؟»

آری ، ای دختر پیامبر ! ما این حدیث را از پیامبر شنیدیم .

فاطمه علیها السلام دست های ناتوان خود را جانب بلند می کند و روی خود را به سوی آسمان می کند و از سوز دل چنین می گوید: «بار خدایا ! تو شاهد باش ، این دو نفر مرا آزار دادند و من از آنها راضی نیستم» . (4)

آنگاه رو به آنها می کند و می گوید: «به خدا قسم ! هرگز از شما راضی نمی شوم ، من منتظر هستم تا به دیدار پدرم بروم و نزد او از شما شکایت کنم . من در هر نماز، شما را نفرین می کنم» . (5)

86 ترس ابوبکر از نفرین فاطمه علیها السلام

خلیفه به سوی مسجد می رود ، اما هنوز گریه می کند ، مردم نمی دانند چه کنند!

ص: 63

-
- 1- . فأعدت النساء قولها على رجالهنّ ، فجاء إليها قوم من وجوه المهاجرين والأنصار معتذرين...: بحار الأنوار ج 43 ص 161.
 - 2- . ثمّ أقبل يعتذر إليها ويقول: ارضى عني يا بنت رسول الله: بحار الأنوار ج 29 ص 32 وراجع عمده القاری ج 15 ص 20 ، كنز العمال ج 5 ص 605 ، سير أعلام النبلاء ج 2 ص 121 ، تاريخ الإسلام للذهبي ج 3 ص 47 ، البدايه والنهائيه ج 5 ص 310 ، السيره النبويه لابن كثير ج 4 ص 575.
 - 3- . فقالت: يا عتيق ، أئيتنا من ماتت، أو حملت الناس على رقابنا...: بحار الأنوار ج 29 ص 157 .
 - 4- . قالت: نشدتكما باللّه، هل سمعتما رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: فاطمه بضعة منّي، فمن آذاها فقد آذاني... كتاب سليم

بن قيس ص 391 ، بحار الأنوار ج 28 ص 303، علل الشرائع ج 1 ص 187 ، بحار الأنوار ج 43 ص 203 .
5- . لا والله لا أرضى عنكما أبداً حتى ألقى أباي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأخبره بما صنعتما، فيكون هو الحاكم فيكما...:
كتاب سليم بن قيس ص 391 ، بحار الأنوار ج 28 ص 303 و ج 43 ص 199.

چگونه خلیفه خود را آرام کنند، آنها نمی دانند که سیاست ابوبکر است و او واقعاً از کار خود پشیمان نیست، گویا ابوبکر با این گریه می خواهد کاری کند که مردم، گریه فاطمه علیها السلام را از یاد ببرند.

سرانجام تصمیم گرفته می شود تا عده ای نزد خلیفه بروند و به او چنین بگویند: «ای خلیفه، اگر تواز مقام خود، کناره گیری کنی اسلام نابود خواهد شد، امروز بقای اسلام به خلافت توست، هیچ کس نمی تواند جای تو را بگیرد». این گونه است که خلیفه آرام می شود (1).

ص: 64

1- . فاجتمع إليه الناس ، فقال لهم: بييت كل رجل منكم معانقاً حليلته مسروراً بأهله، وتركتموني وما أنا فيه ...: الإمامه السياسه ج 1 ص 20 ، بحار الأنوار ج 28 ص 358.

شب آخر

شب 13 جمادى الأولى

سال 11 هجرى قمرى

ص: 65

فاطمه علیها السلام چشمان خود را باز می کند ، علی علیه السلام را در کنار خود می بیند ، رو به او می کند و می گوید:

علی جان! من الآن ، خوابی دیدم .

در خواب چه دیده ای ، ای عزیز دلم ؟

در خواب ، پدرم را دیدم ، او در قصر سفیدی نشسته بود ، وقتی با او روبرو شدم به من گفت: «دخترم! توبه زودی مهمان من خواهی بود»
(1).

اکنون فاطمه علیها السلام رو به علی علیه السلام می کند و می گوید: «پسر عمو ، نگاه کن ، جبرئیل به دیدن من آمده است ، الآن او به من سلام کرد و من جواب او را دادم ، او به من خبر داد که امشب ، شب آخر زندگی من است و من فردا به اوج آسمان ها پرواز می کنم» .(2)

88 وصیت های فاطمه علیها السلام

اکنون فاطمه علیها السلام وصیت های خود را برای علی علیه السلام بیان می کند:

1 علی جان! تو باید در مرگ من صبر داشته باشی.(3)

2 علی جان! از تو می خواهم که بعد از من با فرزندانم ، مهربانی بیشتری داشته باشی.

3 بعد از من با دختر خواهرم ، امامه ، ازدواج کن ، زیرا او با فرزندان من مهربان است .(4)

ص: 67

1- . رقدت الساعة، فرأيت حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في قصر من الدرّ الأبيض، فلما رأني قال: هلمّي إليّ يا بُنَيَّة...: بحار الأنوار ج 43 ص 179 ، اللمعة البيضاء ص 859 ، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج 14 ص 229.

2- . فلما كانت الليلة التي أراد الله أن يكرمها ويقبضها إليه، أقبلت تقول: وعليكم السلام. وهي تقول لي: يابن عمّ... دلالت الإمامه ص 133 ، بحار الأنوار ج 43 ص 209.

3- . فاجتمعت لذلك تأمر علياً عليه السلام بأمرها وتوصيه بوصيتها وتعهد إليه عهداً ، وأمير المؤمنين عليه السلام يجزع لذلك...: بحار الأنوار ج 43 ص 201 ، بيت الأحران ص 170.

4- . ثم قالت: جزاك الله عنّي خير الجزاء يا بن عمّ رسول الله. ثم أوصته بأن يتزوج بعدها أمّامه بنت أختها زينب...: بيت الأحران ص 177 ؛ وراجع مستدرک الوسائل ج 2 ص 134 ، بحار الأنوار ج 43 ص 217 ، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 134.

4 بدنم را شب غسل بده، شب به خاک بسپار، تو را به خدا قسم می دهم مبادا بگذاری آنهایی که بر من ظلم کردند بر سر جنازه من حاضر شوند، آنهایی که مرا با تازیانه زدند؛ محسن علیه السلام مرا کشتند نباید بر پیکر من نماز بخوانند. (1)

5 علی جان! من می خواهم قبرم مخفی باشد. (2)

6 علی جان! از تو می خواهم که خودت مرا غسل دهی و کفن نمایی و در قبر بگذاری! علی جان! وقتی بدن مرا دفن کردی، کنار قبرم بنشین و قرآن و دعا بخوان، تو که می دانی من سخت مشتاق تو هستم و چقدر شیدای صدای دلنشین تو هستم! علی جان! بر سر قبرم بیا، چرا که دل من به تو انس دارد. (3)

89 گریه فاطمه علیها السلام

علی علیه السلام نگاه می کند، می بیند فاطمه علیها السلام اشک می ریزد، علی علیه السلام سوال می کند:

فاطمه جان! چرا گریه می کنی؟

من برای غربت و مظلومیت تو گریه می کنم، می دانم که بعد از من با سختی ها و بلاهای زیادی روبرو خواهی شد.

فاطمه جان! گریه نکن، من در راه خدا بر همه آن سختی ها صبر خواهم نمود... (4)

ص: 68

1- لا تُصَلِّ عَلَيَّ أُمَّهُ نَقَضَتْ عَهْدَ اللَّهِ وَعَهْدَ أَبِي... وَأَخَذُوا إِرْثِي وَكَذَّبُوا شَهْدِي... بحار الأنوار ج 30 ص 348؛ وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189، بحار الأنوار ج 43 ص 205، كشف الغمّة ج 2 ص 122، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202؛ مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 137، تفسير نور الثقلين ج 4 ص 75، بحار الأنوار ج 31 ص 619، صحيح البخاري ج 5 ص 82، فتح الباري ج 7 ص 378، عمده القاري ج 17 ص 258، كتاب سليم بن قيس ص 392، مستدرک الوسائل ج 2 ص 360، بحار الأنوار ج 43 ص 199؛ بحار الأنوار ج 29 ص 113، مستدرک الوسائل ج 2 ص 290.

2- . ولا تدفني إلا ليلاً، ولا تعلم أحداً قبري...: مستدرک الوسائل ج 2 ص 186، دلائل الإمامة ص 132، بحار الأنوار ج 43 ص 209، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 202.

3- . إذا أمت فغسّلتني ببيدك، وحنّطني وكفّنتني وادفنتني ليلاً...: مستدرک الوسائل ج 2 ص 290، بحار الأنوار ج 78 ص 390، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 290؛ وراجع كشف اللثام ج 11 ص 541، بحار الأنوار ج 79 ص 27، بيت الأحران ص 177.

4- . لَمَّا حَضَرَتْ فَاطِمَةَ الْوَفَاةَ بَكَتَ، فَقَالَ لَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَيِّدَتِي، مَا يَبْكِيكِ؟...: بحار الأنوار ج 43 ص 218، الأنوار البهية ص 60.

روز آخر

روز 13 جمادى الأولى

سال 11 هجرى قمرى

ص: 69

در این کتاب بر اساس «فاطمیه اول» یا روایت «هفتاد و پنج روز» سخن گفته ام، روایت «هفتاد و پنج روز» می گوید: «حضرت فاطمه علیها السلام بعد از شهادت پیامبر 75 روز در این جهان زندگی کرد».

شیخ کلینی در کتاب «کافی» نقل روایت می کند و من به نظر او، اعتماد بیشتری نمودم، زیرا بر این باور هستم «کافی» معتبرترین کتاب شیعه می باشد و نظری که در این کتاب آمده است قوی تر می باشد. بر اساس این روایت، روز 13 جمادی الأولى روز شهادت حضرت فاطمه علیها السلام می باشد.

لازم به ذکر است که اقامه عزا برای حضرت فاطمه علیها السلام در فاطمیه دوم، نیز کاری

بسیار پسندیده می باشد. (1)

90 ملاقات ممنوع

گروهی از مردم می خواهند به عیادت فاطمه علیها السلام میایند ، اما فاطمه علیها السلام گفته است که به هیچ کس، اجازه ملاقات ندهند . او می خواهد در این روز آخر زندگی به حال خودش باشد. (2)

91 سلمی در کنار فاطمه علیها السلام

سلمی در کنار فاطمه علیها السلام است . نمی دانم این خانم را می شناسی یا نه . او همسر ابی رافع است. این خانم و شوهرش همواره به خاندان پیامبر عشق می ورزند. (3)

ص: 71

1- . توفیت ولها ثمان عشره سنه و خمسه وسبعون يوماً، وبقیت بعد أیها خمسه وسبعین يوماً...: الکافی ج 1 ص 458 ، بحار الأنوار ج 43 ص 280 ، مجمع البحرین ج 3 ص 414 ؛ وراجع دلائل الإمامه ص 79 ؛ کشف الغمّه ج 2 ص 77 ؛ تاریخ موالید الأئمّه لابن خشاب ص 10.

2- . بحار الأنوار ج 43 ص 185 .

3- . سلمی بفتح السین ، أم رافع ، وهی مولاة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقيل مولاة صفیه بنت عبد المطلب، والصحيح المشهور الأول، وكانت سلمی قابله بنی فاطمه...: المجموع ج 5 ص 111 وراجع الثقات لابن حبان ج 3 ص 184 ، الوافی بالوفیات ج 15 ص 190 ؛ تهذیب المقال ج 1 ص 168 ، قاموس الرجال ج 11 ص 325 ، الطبقات الكبرى ج 1 ص 135 ، تاریخ دمشق ج 4 ص 252 ، أسد الغابه ج 1 ص 38 ، تاریخ یعقوبی ج 2 ص 87 ، تاریخ الطبری ج 2 ص 362 ، الوافی بالوفیات ج 6 ص 66 ، البدايه والنهایه ج 4 ص 431 ، السیره الحلبیه ج 3 ص 393 ، السیره النبویه لابن کثیر ج 3 ص 710 ؛ عن سلمی : إن فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله عند موتها استقبلت القبلة ثم توسدت بيمينها...: نیل الأوطار ج 4 ص 51 ، تلخیص الحبیر ج 5 ص 108 ، وراجع: کشف الغمّه ج 2 ص 124 ، بحار الأنوار ج 43 ص 187.

سَلَمی در زمان پیامبر در خانه آن حضرت خدمت می کرد، و اکنون، این افتخار نصیب او شده که پرستار حضرت فاطمه علیها السلام باشد.

علی علیه السلام در کنار فاطمه علیها السلام نشسته است، گاهی فاطمه علیها السلام از هوش می رود و گاه به هوش می آید. فرزندان فاطمه علیها السلام در کنار مادر نشسته اند و آخرین نگاه های خود را به او می کنند. (1)

92 نزدیک اذان ظهر

نزدیک اذان ظهر است، علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام مخداحافظی می کند و سوی مسجد حرکت می کند.

فاطمه علیها السلام، سَلَمی را صدا می زند و با کمک او بر می خیزد، وضو گرفته و لباسی نو به تن نموده و خود را خوشبو می کند.

فاطمه علیها السلام می خواهد به دیدار خدا برود. او از سَلَمی می خواهد تا چادر نماز او را بیاورد. (2)

سَلَمی، چادر نماز فاطمه علیها السلام را می آورد و به او می دهد. هنوز تا اذان ظهر فرصت باقی است. او روی خود را به سوی قبله می کند و چنین می گوید: «سلام من بر جبرئیل! سلام من بر رسول خدا! بار خدایا من به سوی پیامبر تو می آیم، من به سوی رحمت تو می آیم». (3)

93 تنهایم بگذار!

فاطمه علیها السلام رو به قبله می خوابد و چادر خود را بر سر می کشد و به سَلَمی می گوید: «مرا تنها بگذار و بعد از لحظاتی، صدایم بزن، اگر جواب تو را ندادم بدان که من نزد پدر خویش رفته ام». (4)

فاطمه علیها السلام دست خود را زیر گونه خود می گذارد و چادر خود را بر سر می کشد.

سَلَمی از اتاق بیرون می رود. صدایی به گوش فاطمه علیها السلام می رسد، کسی او را صدا

می کند: «دخترم! فاطمه جانم! نزد من بیا که منتظرت هستم...». (5)

ص: 72

1- . عن أمّ سلمی امرأه أبی رافع، قالت: اشتکت فاطمه علیها السلام شکواها التي قُبضت فیها، وکنت أمرّضها... مسند أحمد ج 6 ص 461، مجمع الزوائد ج 9 ص 210، نصب الرایه ج 2 ص 296، أسد الغابه ج 5 ص 590، تعجیل المنفعه ص 562، البدایه والنهایه ج 5 ص 350، مستدرک الوسائل ج 2 ص 135، مناقب آل أبی طالب ج 3 ص 138، بحار الأنوار ج 43 ص 183.

2- . فأصبحت یوماً أسکن ما کانت، فخرج علیّ علیه السلام إلى بعض حوائجه، فقالت: اسکبی لی غَسلاً، فسکبت، فقامت واغتسلت... مسند أحمد ج 6 ص 461، مجمع الزوائد ج 9 ص 210، نصب الرایه ج 2 ص 296، أسد الغابه ج 5 ص 590، تعجیل المنفعه ص 562، البدایه والنهایه ج 5 ص 350؛ وراجع بحار الأنوار ج 43 ص 185، الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء ج 15 ص 93.

3- . إنّها لما احتضرت نظرت نظراً حاداً ثمّ قالت: السلام علی جبرئیل، السلام علی رسول اللّهِ... بحار الأنوار ج 43 ص 200، بیت

الأحزان ص 178.

4- . هاتى الثياب التى أُصلّى فيها ...: بحار الأنوار ج 43 ص 185 .

5- . هذه مواكب أهل السماء ، وهذا جبرئيل ، وهذا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم، ويقول: يا بُنَيَّة اقدمى ، فما أمامك خير لك ...:
نفس المصدرين .

صدای اذان ظهر به گوش می‌رسد، سلمی می‌آید و فاطمه علیها السلام را صدا می‌زند، اما جوابی نمی‌شنود: «ای دختر پیامبر!»، باز هم جوابی نمی‌آید، او نزدیک می‌آید، چادر را از روی صورت فاطمه علیها السلام کنار می‌زند. فاطمه علیها السلام از دنیا رفته است.

او صورت فاطمه علیها السلام را می‌بوسد و می‌گوید: «سلام مرا به پیامبر برسان». (1)

سلمی شروع به گریه کردن می‌کند. در این هنگام، حسن و حسین علیهما السلام از راه می‌رسند. آنها سراغ مادر را می‌گیرند. سلمی جوابی نمی‌دهد، آنها به سوی مادر می‌روند.

آنها هر چه مادر را صدا می‌زنند جوابی نمی‌شنوند. حسن علیه السلام کنار مادر می‌آید و می‌گوید: «مادر، با من سخن بگو قبل از این که جان بدهم».

او روی مادر را می‌بوسد، اما مادر جوابی نمی‌دهد.

حسین علیه السلام جلو می‌آید و مادر را می‌بوسد و می‌گوید: «مادر! من پسر حسین هستم با من سخن بگو». سلمی، حسن و حسین علیهما السلام را دلداری می‌دهد و از آنها می‌خواهد تا به مسجد بروند و به پدر خبر دهند. (2)

95 خبر به علی علیه السلام می‌رسد

حسن و حسین علیهما السلام در حالی که گریه می‌کنند به سوی مسجد می‌دوند. آنها نزد پدر می‌آیند و خبر شهادت مادر را به پدر می‌دهند. (3)

وقتی علی علیه السلام این خبر را می‌شنود، بی‌قرار می‌شود و از هوش می‌رود. عده‌ای بر صورت علی علیه السلام آب می‌ریزند.

علی علیه السلام به هوش می‌آید و می‌گوید: «ای دختر پیامبر، بعد از تو چه کسی مایه آرامش من خواهد بود؟»

علی علیه السلام همراه با فرزندان خود به سوی خانه حرکت می‌کند. مردم خبردار می‌شوند، غوغایی در شهر به پا می‌شود. (4)

ص: 73

1- . ثم نادتها فلم تجبها ، فنادت: یا بنت محمد المصطفی ، یا بنت اکرم من حملته النساء ، یا بنت خیر من وطأ الحصى بحار الأنوار ج 43 ص 185 ، الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء ج 15 ص 94.

2- . . یا ابنی رسول الله ، انطلقا إلى أبيكما عليّ عليه السلام فأخبراه بموت أمكما ، فخرجا يناديان: یا محمداه یا أحمداه ! اليوم جدّد لنا موتک إذ ماتت أمنا... نفس المصادر.

3- . یا ابنی رسول الله ، انطلقا إلى أبيكما عليّ عليه السلام فأخبراه بموت أمكما ، فخرجا يناديان: یا محمداه یا أحمداه ! اليوم جدّد لنا موتک إذ ماتت أمنا... نفس المصادر.

4- . ثم أخبرا عليّاً عليه السلام وهو في المسجد ، فغشى عليه حتى رُشّ عليه الماء ، ثم أفاق ، وكان عليه السلام يقول: بمن العزاء یا بنت

محمّد؟ كنت بك أتعرّى ، فقيم العزاء من بعدك؟: نفس المصادر.

عایشه می آید، او می خواهد وارد خانه علی علیه السلام شود، اما سلمی، مانع او می شود:

تو نمی توانی وارد این خانه شوی.

برای چه؟

فاطمه علیها السلام وصیت کرده است که بعد از مرگ، به هیچ کس اجازه ندهیم کنار پیکر او بیاید. (1)

97 مردم جمع می شوند

مردم به سوی خانه علی علیه السلام می آیند. علی علیه السلام از خانه بیرون می آید، حسن و حسین علیهما السلام هم همراه او هستند، آنها گریه می کنند. مردم با دیدن گریه حسن و حسین علیهما السلام گریه می افتند. (2)

98 ابوذر سخن می گوید

علی علیه السلام سخنی به ابوذر می گوید و از او می خواهد تا برای همه بگوید.

ابوذر رو به مردم می کند و با صدای بلند می گوید: «ای مردم، تشییع جنازه فاطمه علیها السلام به تأخیر افتاده است، خواهش می کنم به خانه های خود بروید». (3)

ص: 74

1- . فلما توفيت جاءت عائشه تدخل ، فشكت إلى أبي بكر فقالت: إن هذه الخثعمية تحول بيني وبين ابنه رسول الله...: السنن الكبرى

للبیهقی ج 4 ص 34 ، الاستیعاب ج 4 ص 1897 ، کنز العمال ج 13 ص 686 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 322.

2- . واجتمع الناس فجلسوا وهم يضحون...: روضه الواعظین ص 152 ، بحار الأنوار ج 43 ص 192 ، الأنوار البهیة ص 62 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 321.

3- . فخرج أبو ذر وقال: انصرفوا...: روضه الواعظین ص 152 ، بحار الأنوار ج 43 ص 192 ، الأنوار البهیة ص 62 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 321.

شب وداع

شب 14 جمادى الأولى

سال 11 هجرى قمرى

ص: 75

هوا تاریک شده است و مردم مدینه در خواب هستند ، اما امشب در خانه علی علیه السلام ، همه بیدار هستند ، علی علیه السلام و سلمی و فضه و یتیمان فاطمه علیها السلام .

علی علیه السلام بدن فاطمه علیها السلام را غسل می دهد ، بقیّه کمک می کنند . فاطمه علیها السلام وصیّت کرده است که علی علیه السلام او از روی پیراهن غسل دهد . (1)

100 آخرین توشه از مادر

علی علیه السلام می خواهد فاطمه علیها السلام را در پارچه ای بهشتی که پیامبر به او داده است ، کفن نماید . او بندهای کفن را می بندد . ناگهان چشمش به فرزندن فاطمه علیها السلام می افتد . آنها دوست دارند برای آخرین بار مادر خود را ببینند .

علی علیه السلام آنها را صدا می زند و می گوید: «عزیزانم ! بیایید و برای آخرین بار ، مادر خود را ببینید» . (2)

یتیمان جلو می آیند و با مادر سخن می گویند: «مادر ، سلام ما را به پیامبر برسان» .

فاطمه علیها السلام دست های خود را باز می کند و فرزندانش را به سینه می چسباند . صدای گریه فاطمه علیها السلام با صدای گریه یتیمان در هم می آمیزد . صدایی از آسمان به گوش می رسد: «ای علی ! یتیمان را از مادر جدا کن ، فرشتگان از دیدن این منظره به گریه افتاده اند» . علی علیه السلام جلو می آید و یتیمان را از مادر جدا می کند . (3)

101 ابوذر با دوستانش می آید

علی علیه السلام ، رو به فرزندش ، حسن علیه السلام می کند و از او می خواهد تا برود و به ابوذر

ص: 77

1- قال علیّ علیه السلام: واللّه لقد أخذت فی أمرها وغسّلتها فی قمیصها، ولم أکشفه عنها... مستدرک الوسائل ج 2 ص 203 ، بحار الأنوار ج 43 ص 179 ؛ وراجع مناقب آل ابی طالب ج 3 ص 138 ، العمده لابن البطریق ص 389 ، کشف الغمّه ج 2 ص 124 ، ذخائر العقبی ص 54 ، بحار الأنوار ج 43 ص 184 ؛ مسند أحمد ج 6 ص 461 ، مجمع الزوائد ج 9 ص 211 ، نصب الرایه ج 2 ص 296 ، ینابیع المودّه ج 2 ص 141 .

2- ثمّ حطّتها من فضله حنوط رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه وآله، وکفّتها وأدرجتها فی أكفانها... مستدرک الوسائل ج 2 ص 203 ، بحار الأنوار ج 43 ص 179 .

3- إني أشهد الله أنّها قد حنّت وأتت ومدّت يديها وضمتّهما إلى صدرها ملياً... نفس المصدرين .

خبر دهد که وقت تشییع جنازه فاطمه علیها السلام فرا رسیده است .

آری ، علی علیه السلام می خواهد فاطمه علیها السلام را شبانه دفن کند . حسن علیه السلام همراه با حسین علیه السلام به خانه ابوذر می روند. (1)

ابوذر به خانه سلمان ، مقداد ، عمار ، حذیفه می رود و به آنها خبر می دهد . این چند نفر در تاریکی شب به سوی خانه علی علیه السلام حرکت می کنند. آنها برای نماز خواندن بر پیکر فاطمه علیها السلام می آیند. (2)

102 نماز بر پیکر فاطمه علیها السلام

علی علیه السلام جلو می ایستد و این شش مرد پشت سر او صف می بندند ، یتیمان فاطمه علیها السلام و سلمی و فضه هم به صف ایستاده اند .

فرشتگان ، گروه گروه به این خانه می آیند ، جبرئیل را ببین ، همه آمده اند تا بر پیکر فاطمه علیها السلام نماز بخوانند. (3)

اکنون این سیزده نفر می خواهند بدن فاطمه علیها السلام را تشییع کنند .

103 آغاز تشییع جنازه علیها السلام

علی علیه السلام دو رکعت نماز می خواند، او دست های خود را رو به آسمان می گیرد و دعا می کند . به راستی او با خدای خود چه می گوید؟ (4)

پیکر فاطمه علیها السلام را در تابوتی (که به دستور خود او ساخته شده است) قرار می دهند . تشییع جنازه آغاز می شود . صدایی به گوش می رسد : «او را به سوی من بیاورید» . (5)

این صدای قبری است که قرار است فاطمه علیها السلام در آنجا دفن شود .

آنجا قبری آماده است ، تابوت را همانجا به زمین می گذارند .

104 ظاهر شدن دو دست

علی علیه السلام می خواهد پیکر فاطمه علیها السلام را داخل قبر بنهد . دو دست ظاهر می شود و بدن زهرا را تحویل می گیرد . هیچ کس نمی داند این دست های کیست . (6)

علی علیه السلام با قبر فاطمه علیها السلام سخن می گوید: «ای قبر ! من امانتم را به تو می سپارم ، این

ص: 78

161 ، الاستذكار ج 3 ص 56 ، الطبقات الكبرى ج 8 ص 29 ، تاريخ المدينة لابن شبه ج 1 ص 108 ؛ دفنها زوجها عليّ ليلاً ولم يؤن بها أبو بكر، وصلى عليها...: صحيح البخاري ج 5 ص 82 ، فتح الباري ج 7 ص 378 ، عمده القاري ج 17 ص 258 ؛ لأنه كان دفنها ليلاً: الأمل للصدوق ص 580 ، روضه الواعظين ص 153 ؛ فلما توفيت دفنها عليّ ليلاً: صحيح البخاري ج 5 ص 82 ، صحيح مسلم ج 5 ص 154 ، السقيفة وفدك ص 107 ، عمده القاري ج 17 ص 258 ، وراجع مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 137 ، صحيح ابن حبان ج 11 ص 153 ، مسند الشاميين ج 4 ص 198 ، شرح نهج البلاغه ج 16 ص 218 ، نظم درر السمطين ص 204 ، كنز العمال ج 13 ص 687 ، الطبقات الكبرى ج 8 ص 29 ، البدايه والنهايه ج 5 ص 306 ، تاريخ المدينة لابن شبه ج 1 ص 196 ، السيره النبويه لابن كثير ج 4 ص 567 ، السيره الحلبيه ج 3 ص 487؛ فلما جنّ الليل غسلها عليّ عليه السلام ووضعها على السرير وقال للحسن: ادع لي أبا ذرّ، فدعاه...: بحار الأنوار ج 43 ص 215 .

2- . ضاقت الأرض بسبعه، بهم تُرزقون وبهم تُمطرون، منهم سلمان الفارسي والمقداد وأبو ذر وعمّار وحذيفه ، رحمه الله عليهم، وكان عليّ يقول: وأنا إمامهم، وهم الذين صلّوا على فاطمه...: اختيار معرفه الرجال ج 1 ص 33 ، نقد الرجال ج 3 ص 319 ، جامع الرواه ج 1 ص 182 ، معجم رجال الحديث ج 9 ص 195 ، أعيان الشيعة ج 7 ص 286 ، وراجع: الاختصاص ص 5 ، تفسير فرات الكوفي ص 570 ، وزاد الشيخ الصدوق في الخصال «عبد الله بن مسعود» بعد «حذيفه»، وراجع بحار الأنوار ج 43 ص 200 ، كشف اللثام ج 2 ص 411 ، بحار الأنوار ج 79 ص 27 ، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 421 .

3- . فكبر جبرئيل تكبيره والملائكة المقرّبون، إلى أن كبر أمير المؤمنين خمساً. فقيل له: وأين كان يصلى عليها، قال: في دارها...: مستدرک الوسائل ج 2 ص 255 ، بحار الأنوار ج 78 ص 390 .

4- . ثمّ صلّى ركعتين، ورفع يديه إلى السماء ونادى: هذه بنت نبيّك...: بحار الأنوار ج 43 ص 215 .

5- . ثمّ أوصته بأن يتزوّج بعدها أمامه بنت أختها زينب ، وأن يتخذ لها نعشاً: مستدرک الوسائل ج 2 ص 134 ، بحار الأنوار ج 43 ص 217 ، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 134 ؛ وراجع وسائل الشيعة ج 3 ص 221 ، بحار الأنوار ج 43 ص 189 ، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 368 ، المستدرک للحاكم ج 3 ص 162 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 321 ، كشف الغمّه ج 2 ص 146 .

6- . إنّه لما صار بها إلى القبر المبارك، خرجت يد فتناولتها وانصرف: مناقب آل أبي طالب ج 3 ص 139 .

دختر پیامبر است» .

اکنون ، علی علیه السلام ، همه هستی خود را به خاک قبر می سپارد . ندایی به گوش می رسد: «ای علی ! بدان که من از تو به فاطمه
مهربانتر خواهم بود» . (1)

علی علیه السلام بدن فاطمه علیها السلام را داخل قبر می نهد و چنین می گوید: «بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ . فاطمه جان ! من
تورا به خدا می سپارم و راضی به رضای او هستم» . (2)

105 درد دل با پیامبر صلی الله علیه و آله

علی علیه السلام کنار قبر فاطمه علیها السلام نشسته است ، او با پیامبر سخن می گوید: «ای پیامبر ! امانتی را که به من داده بودی به تو
برگرداندم . به زودی دختری به تو خواهد گفت که بعد از تو ، این امّت ، چقدر به ما ظلم و ستم نمودند . از فاطمه خود سؤل کن که مردم با
ما چه کردند» . (3)

106 درد دل با قبر فاطمه علیها السلام

علی علیه السلام آخرین سخن های خود را با فاطمه علیها السلام می گوید: «فاطمه جان ! من می روم ، اما دلم پیش توست . به خدا قسم !
اگر از دشمنان ، نگران نبودم کنار قبر تو می ماندم و از اینجا نمی رفتم و همواره به گریه می پرداختم» . (4)

اکنون علی علیه السلام بر می خیزد و رو به آسمان می کند و می گوید: «بار خدایا ، من از دختر پیامبر تو راضی هستم» . (5)

علی علیه السلام مقداری آب روی قبر فاطمه علیها السلام می ریزد و از قبر فاطمه علیها السلام جدا می شود . (6)

107 چهل صورت قبر

علی علیه السلام با یارانش در قبرستان بقیع ، چهل صورت قبر درست می کنند تا قبر

فاطمه علیها السلام مخفی بماند . (7)

ص: 79

-
- 1- . فلما أراد أن يدفنها نودي... إلىَّ إلىَّ ، فقد رفع تربته ، فنظر فإذا بقبرٍ محفور، فحمل السرير إليه فدفنها: بحار الأنوار ج 43 ص 251 .
 - 2- . إنَّ أير المؤمنين عليه السلام لَمَّا وضع فاطمه بنت رسول الله صَلَّى الله عليهما وآلهما في القبر... مستدرک الوسائل ج 2 ص 323 ، بحار الأنوار ج 79 ص 27 ، جامع أحاديث الشيعة ج 3 ص 421 .
 - 3- . فلما نفص يده من تراب القبر هاج به الحزن، فأرسل دموعه على خديه، وحول وجهه إلى قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم... :
الأمالي للمفيد ص 281 ، بحار الأنوار ج 43 ص 211 ، بشاره المصطفى ص 396 .
 - 4- . فإنَّ أصرف فلا- عن ملا- له، وإنَّ أقم فلا- عن سوء ظنِّ بما وعد الله الصابرين ، الصبر أيمن وأجمل ... : الأمالي للمفيد ص 283 ،
الأمالي للطوسي ص 110 ، بحار الأنوار ج 43 ص 212 ، بشاره المصطفى ص 397 .

- 5- . لَمَّا مَاتت فَاطمَه عَلَيْهَا السَّلَام ، قَام عَلَيْهَا أَمِير الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي رَاضٍ عَنِ ابْنِهِ نَبِيِّكَ ...: الْخِصَال ص 588 ،
وَسَائِلُ الشَّيْعَةِ ج 20 ص 222 ، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ح 78 ص 345 .
- 6- . فَلَمَّا سَوَّى عَلَيْهَا التَّرَابَ ، أَمَرَ بِقَبْرِهَا فُرْشَ عَلَيْهَا الْمَاءَ: مُسْتَدْرَكُ الْوَسَائِلِ ج 2 ص 337 ، جَامِعُ أَحَادِيثِ الشَّيْعَةِ ج 3 ص 421 .
- 7- . فَأُصْنِعْ فِي الْبَقِيْعِ لَيْلَهُ دُفِنَتْ فَاطمَه عَلَيْهَا السَّلَام أَرْبَعُونَ قَبْرًا جُدْدًا: بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج 30 ص 349 ، الْمَوْسُوعَةُ الْكُبْرَى عَنِ فَاطمَه الزَّهْرَاءِ
ج 15 ص 193 ، وَرَاجِعْ مَنَاقِبَ آلِ أَبِي طَالِبٍ ج 3 ص 138 ، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج 43 ص 183 ؛

روز تنهایی

روز 14 جمادی الأولى

سال 11 هجری قمری

ص: 81

خبری در میان مردم رد و بدل می شود: «دیشب، علی، بدن فاطمه را به خاک سپرده است».

مردم به سوی قبرستان بقیع می روند، می خواهند قبر فاطمه علیهاالسلام را زیارت کنند، اما با چهل قبر تازه رویرو می شوند.

هیچ کس نمی داند، آیا به راستی فاطمه علیهاالسلام در این قبرستان دفن شده است یا نه؟(1)

109 خشم عُمَر

عُمَر عصبانی می شود، او تصمیم می گیرد تا این قبرها را بشکافد و پیکر فاطمه علیهاالسلام را از قبر بیرون بیاورد تا خلیفه بر آن نماز بخواند. (2)

110 کتک زدن مقداد

عُمَر به مقداد می رسد، به سوی او می رود و می گوید:

چه موقع فاطمه را دفن کردید؟

دیشب.

چرا این کار را کردید؟ چرا صبر نکردید تا ما بر پیکر دختر پیامبر نماز

ص: 83

1- . لم تحضروا وفاه بنت نبیکم ولا- الصلاة علیها، ولا تعرفون قبرها فتزورونه... بحار الأنوار ج 30 ص 349 ، الموسوعه الکبری عن فاطمه الزهراء ح 15 ص 193.

2- . والله لقد هممت أن أنبشها فأصلی علیها...: کتاب سلیم بن قیس ص 393 ، بحار الأنوار ج 28 ص 305 و ج 43 ص 199 ؛ وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189 ، بحار الأنوار ج 43 ص 205 ؛ عیون المعجزات ص 48 ، بحار الأنوار ج 31 ص 593.

خود فاطمه وصیّت کرده بود که تو و خلیفه بر او نماز نخوانید .

عُمَر عصبانی می شود ، به سوی مقداد حمله نموده و شروع به زدن او می کند ، خون از سر و صورت مقداد می ریزد . (1)

111 سخن مقداد

اکنون موقع آن است که مقداد با مردم سخن بگوید: «ای مردم! دختر پیامبر از دنیا رفت در حالی که زخم پهلوی او خوب نشده بود ، آیا می دانید چرا؟ برای این که شما با غلاف شمشیر به پهلوی او زدید». (2)

112 علی علیه السلام به میدان می آید

علی علیه السلام در خانه نشسته است که به او خبر می دهند عُمَر می خواهد قبرها را بشکافد تا پیکر فاطمه علیها السلام را پیدا نماید . علی علیه السلام برمی خیزد ، شمشیر ذوالفقار را در دست می گیرد و از خانه بیرون می آید ، او چقدر خشمگین است .

عُمَر جلو می آید و می گوید: «ای علی! این چه کاری بود که تو کردی؟ ما پیکر فاطمه را از قبر بیرون می آوریم تا خلیفه بر آن نماز بخواند» .

علی علیه السلام دست می برد و عُمَر را با یک ضربه بر زمین می زند و روی سینه او می نشیند و می گوید: «تا امروز هر کاری کردید من صبر نمودم، اما به خدا قسم ، اگر دست به این قبرها بزنید با شمشیر به جنگ شما می آیم، به خدا ، زمین را از خون شما سیراب خواهم نمود». (3)

ابوبکر به علی علیه السلام می گوید: «تورا به حقّ پیامبر قسم می دهم عُمَر را رها کن ، ما از تصمیم خود منصرف شدیم ، ما هرگز این کار را انجام نمی دهیم». (4)

ص: 84

1- . فأخذ عُمَر يضرب المقداد علی رأسه ووجهه حتّى تعب عمر... الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج 15 ص 309.

2- . قام المقداد تجاه القوم... الموسوعه الكبرى عن فاطمه الزهراء ج 15 ص 309.

3- . فبلغ ذلك أمير المؤمنين 7 ، فخرج مغضباً قد احمرت عيناه ودرّت أوداجه، وعليه قباه الأصفر الذي كان يلبسه في كلّ كريبه... الهدايه الكبرى ص 180 ، بحار الأنوار ج 43 ص 171 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 322 ؛ وراجع علل الشرائع ج 1 ص 189 ، بحار الأنوار ج 43 ص 205 ؛ عيون المعجزات ص 48 ، بحار الأنوار ج 31 ص 593.

4- . فقالوا: واللّه لا نرضى بهذا... وكادت أن تقع فنته، فتفرّقا: علل الشرائع ج 1 ص 189 ، بحار الأنوار ج 43 ص 205 ؛ وراجع الهدايه الكبرى ص 180 ، بحار الأنوار ج 43 ص 171 ، أعيان الشيعة ج 1 ص 322.

علی علیه السلام، عُمَر را رها می کند و مردم متفرّق می شوند .

113 درد دل با فاطمه علیها السلام

شب که فرا می رسد، همه جا تاریک می شود، علی علیه السلام به دیدار فاطمه علیها السلام خواهد رفت و در خلوت شب با او سخن خواهد گفت .

به راستی او با همسر سفر کرده اش چه خواهد گفت ؟

جا دارد او این گونه با او سخن گوید: «فاطمه جانم! دیشب دل من سخت به درد آمد، وقتی در تاریکی شب، پیکر تو را غسل می دادم، دستم به زخم بازوی تو رسید . دلم می سوزد . چرا هرگز از زخم بازویت به من چیزی نگفتی؟».

پایان

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره 3000 4 5 6 9

همراه نویسنده 0913 261 94 33 سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

ص: 85

پی نوشت ها

تصویر

□

ص: 87

تصوير

□

ص: 88

تصوير

□

ص: 89

تصوير

□

ص: 92

تصوير

□

ص: 96

تصوير

□

ص: 99

- 1 . الاحتجاج على أهل اللجاج ،
- 2 . الاختصاص ،
- 3 . اختيار معرفه الرجال (رجال الكشي) ،
- 4 . الإرشاد فى معرفه حجج الله على العباد ،
- 5 . الاستيعاب فى معرفه الأصحاب ،
- 6 . أسد الغابه فى معرفه الصحابه ،
- 7 . الإصابه فى تمييز الصحابه ،
- 8 . إعلام الورى بأعلام الهدى ،
- 9 . أعيان الشيعة ،
- 10 . أمالى الصدوق ،
- 11 . أمالى المفيد ،
- 12 . الأمالى للطوسى ،
- 13 . الإمامه والسياسه (تاريخ الخلفاء) ،
- 14 . إمتاع الأسماع ،
- 15 . أنساب الأشراف ،
- 16 . أمالى الحافظ ،
- 17 . بحار الأنوار
- 18 . البدايه والنهايه ،
- 19 . بلاغات النساء ،
- 20 . تاريخ ابن خلدون ،

- 21 . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ،
- 22 . تاريخ الطبرى (تاريخ الأمم والملوك) ،
- 23 . التاريخ الكبير ،
- 24 . تاريخ المدينة المنوره ،
- 25 . تاريخ يعقوبى ،
- 26 . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ،
- 27 . تاريخ مدينة دمشق ،
- 28 . تفسير القمى ،
- 29 . تفسير فرات الكوفى ،
- 30 . تفسير نور الثقلين ،
- 31 . تقريب التهذيب ،
- 32 . التلخيص الحبير فى تخريج الرافعى الكبير ،
- 33 . تهذيب التهذيب ،
- 34 . تهذيب المقال فى تنقيح كتاب الرجال ،
- 35 . جامع أحاديث الشيعة ،
- 36 . جامع الرواه ،
- 37 . الخرائج والجرائح ،
- 38 . دلائل الإمامه ،
- 39 . ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى ،
- 40 . سبيل الهدى والرشاد ،

- 41 . السقيفه وفدك ،
- 42 . سنن الترمذى (الجامع الصحيح) ،
- 43 . السنن الكبرى، للبيهقى ،
- 44 . سير أعلام النبلاء ،
- 45 . سيره ابن هشام (السيره النبويّه) ،
- 46 . السيره الحلبيّه ،
- 47 . شرح نهج البلاغه ،
- 48 . شواهد التنزيل لقواعد التفضيل ،
- 49 . صحيح ابن حبان ،
- 50 . صحيح البخارى ،
- 51 . صحيح مسلم ،
- 52 . الطبقات الكبرى ،
- 53 . العقد الفريد ،
- 54 . علل الشرائع ،
- 55 . عمدته القارى فى شرح صحيح البخارى ،
- 56 . عيون الأثر
- 57 . الغدير فى الكتاب والسنة والأدب ،
- 58 . فتح البارى شرح صحيح البخارى ،
- 59 . فتوح البلدان ،
- 60 . الكافى ،
- 61 . كامل الزيارات ،

- 62 . الكامل فى التاريخ ،
- 63 . كشف الغمّه فى معرفه الأئمّه ،
- 64 . كنز العمّال فى سنن الأقوال والأفعال ،
- 65 . لسان الميزان ،
- 66 . مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ،
- 67 . مختصر بصائر الدرجات ،
- 68 . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ،
- 69 . المستدرک على الصحيحين ،
- 70 . مسند أحمد ،
- 71 . مسند الشاميين ،
- 72 . معالم المدرستين ،
- 73 . المعجم الكبير ،
- 74 . معرفه السنن والآثار ،
- 75 . الممل والنحل ،
- 76 . مناقب آل أبى طالب
- 77 . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ،
- 78 . مؤتمر علماء بغداد ،
- 79 . نصب الرايه ،
- 80 . نظم درر السمطين ،
- 81 . الوافى بالوفيات ،
- 82 . وسائل الشيعه ،

83 . الهجوم على بيت فاطمه،

84 . الهدايه الكبرى ،

85 . الهدايه ،

86 . ينابيع المودّه لذوى القربى ،

ص: 104

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

